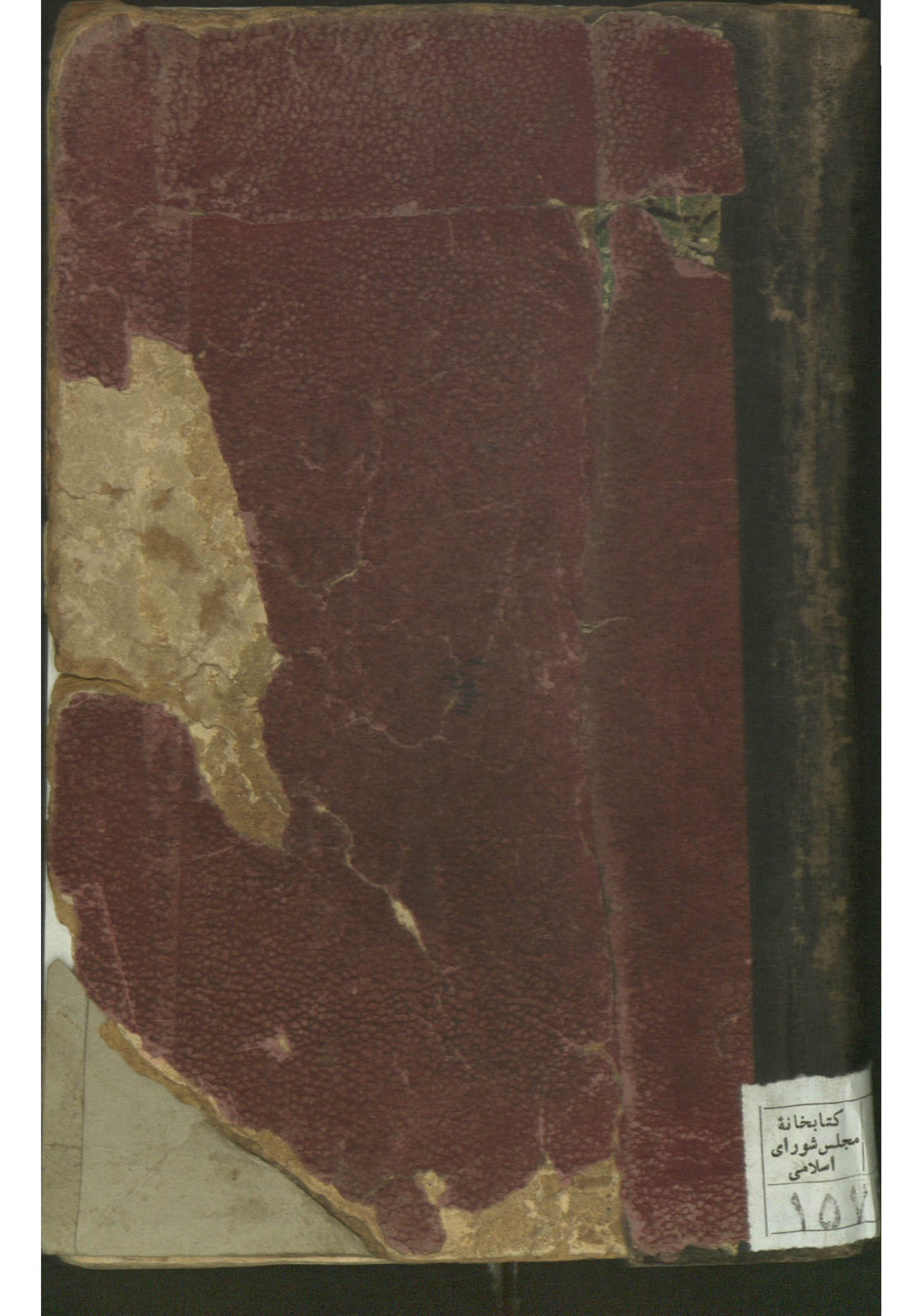


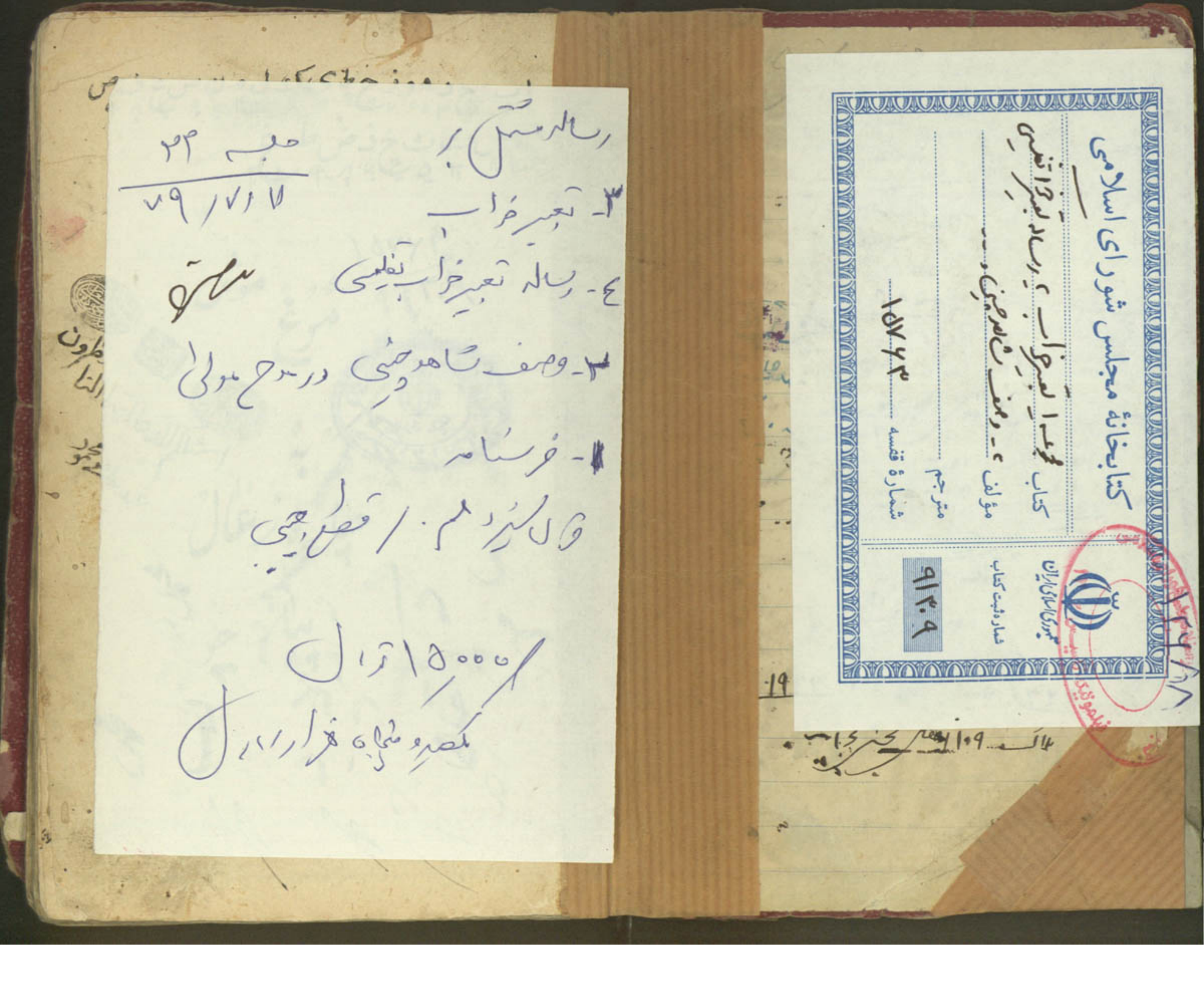
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۵۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۵۷۶۳
۹۱۳۰۹
شمارهٔ ثبت کتاب



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۳
شماره ثبت کتاب
۹۱۳۰۹



۳- تعبیر خواب
۴- رساله تعبیر خواب تفلیسی
۱- فرسنامه
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۳
شماره ثبت کتاب ۹۱۳۰۹

فقال انی احببت حب الخیر دوستی مال

و عرب خیل را خیر میگویند بجهة آنکه خیر بسیار بدو متعلق

چنانکه حضرت رسالت صلعم فرمود که الخیل معقود

بنواصیها الخیر الی یوم القیامة یعنی اسبان را

بسته شده است بر پیشانی ایشان خیر و نیکوئی تا بروز قیامت

یعنی اختیار کردم دوستی خیل را و باز ماندم بجهة این حرمت از ربی

کتاب بسم الله الرحمن الرحیم فرسنامه

در حدیث است که حضرت آدم را الهام رسید که چیزی را اختیار کن اسپ را اختیار کرد الهام رسید

که خواستی عزت از برای خود و از برای فرزندان خود و فیل را اگر میخواهند بگیر میخواهی بوجه

او بکند و سال پوش میکنند و او می آید در انجاه می افتد دو روز زیر و قفا و تحمل میکنند دو روز

سیم شخصی می آید انواع آزار باو میکند و بعد شخصی می آید و او را دو قرابت میدهد تا سر روز

چنین میکنند روز سیم بیرون می آورند و برا آن شخص الفت دارد و مطیع او میشود و تابع او میکند در

دم حرکت و سکون و باید ان اشاره ادراک مطلب میکند انوشیروان گفت که بر سر اسپها عضو باید

دراز گوش و گردن و دراعها و سر کوتاه استخوان دم و خرد کان و پشت است و سه عضو پهن پیشانی

و سینه و کفلات و سه عضو غلیظ سوی کاکل و عصب دست و پا و دراعهاست و سه عضو وسیع

سوراخ بینی و زیر گردن و شکم است و سه عضو سیاه چشم و لب و سم از حضرت صادق ع

پرسیدند که در میان دست حیوانات دو نشان هست علامت داغ حضرت فرمودند که در شکم

مادر مکان دو سوراخ بینی است و حضرت امیر المومنین ع فرمودند که نقل سبب هیم حضرت ابراهیم

استر از هم جا بکنی می شد تفریق کرد قطع نسل شد بعضی گویند هر حیوانی که از دو صنف بعمل

آید قطع نسل باشد بهترین زنگ قاطر سیاه یکدست و بعد از آن کبود است و اولاد بهترین آنها

سمری است و غیر حضرت رسول بعد از فوت حضرت حوه را در جام انداخت و مرد و از نسل او اولاد

بود که حضرت نوح در کشتی بود و یاد کنند بود که از نسل تو اولاد بهم رسد که سید انبیاء سوار شود

درنام

هذا بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین فرس نامه

والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة یعنی آفریدیم اسبان و استران و درازگوشان

از برای آنکه سوار شوید و زینت بوده باشد باد جنوب را خطاب شد بود که میخواهم از

تو خلقی بیافرینم که از موجب عزت دوستان خود و ذلت دشمنان و زینت بندگان

خود کنم پس حقتعالی قبضه از باد جنوب گرفت و اسب آفرید تعالی آفریدیم و برکت

در موی کاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمتها را در پشت تو قرار دادم و توانگری را

با تو پیوستم هر جا بوده باشی و مهربان کردم دل صاحب ترا بر تو و زود باشد که مو دلها را

بر پشت شما قرار دهم که تسبیح گویند و تهلیل گویند و شما ابنا تسبیح و تهلیل گو شدید پس فرشتگان

گفتند پروردگارا ما تسبیح و تهلیل میگوئیم هر چیز از برای ما آفریدی پس اسبهای ابلق جهة ایشان

آفرید که کونهای ایشان گردن شتر بود و حضرت امام جعفر صادق ع فرمایند کابت الخیل

وحوشا فی بلاد العرب فصعد ابراهیم و اسمعیل علی ابی قبیس فنادی یعنی اسبان وحشی بودند در

بلاد عرب حضرت ابراهیم و اسمعیل بر ابو قبیس که کوهیست در شرق مکه بر آمدند و آواز دادند که

آگاه کوید و رام شوید و بیائید پس نماند اسپی که اطاعت نکرد حضرت شرط اول دلیل و جنب

سوار شود دویم بار نکنند سیم خورش بان نگیرند چهارم در جای پاکیزه دارند پنجم نعل بدوشت و پا

بزنند ششم موی دم و یال او نبرند هفتم کوشه پیشانی او را معیوب نکنند طایفه از عرب از عمان

نزد حضرت سلیمان آمدند تا امور دین خود را درست کنند وقت عود عرض کردند که ما توشه نداریم

حضرت اسپی بایشان داد که سوار او هر وقت که تشنه شوید شما هیزم جمع کنید که سوار او شکار

می آورد ایشان چنین کردند تا ولایت و ان اسب را نگاه داشتند و زاد الراکب نام نهادند یعنی

توشه سوار شخصی بحضرت رسول صلعم شکوه کرد از تنگی در خانه از اخلق حضرت فرمودند که اسپ بخر

خانه بر بندید که بعضی از جماعت چنین میکنند امروز چنین کردند و توانگر شد لیکن مرویست که هر که

خریداری کند چهار پای پشت او از او خواهد بود و روزی او با خدا خواهد بود و در کتاب من لا یحضر

الفقیه مرویست که هر که اسب نجیبی بپرورد و مادیان عربی باشد بر بندد هر روز سه بدی از نامه عمل او

محو میشود و یازده خوبی ثبت می شود بدانکه اسب نجیب از روز پنجم تولد تا روز ششم شروع در بر آمدن

دندان میکند شش زیر و شش بالا اینها میان کران بالا و پائین ز آشنایی گویند و چهار دیگر

دیگر را رباعیات می نامند و در سال اول همه کوچک است و نرم و سفید بود رنگ صدف و در سال دویم مایل بزردی و در وسط سال سیم شروع در افتادن ثنایا می شود در آخر سال بجای آنها دندانهای بزرگ بر می آید و در سال چهارم بهمین عنوان واسطات افتاده عوض بر می آید و در سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانها دوازده که افتاده عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی بر آمده باشد تا این مرتبه بسبب کثرت و تواتر تجربه در اوقات علامات معلوم شده **اما** مراتب بعد از این از کتب اخذ شده که چون سال ششم شود سرهای دندانها پیدا شود و در سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسل مبدل شود و در سال هشتم واسطات بدان رنگ شوند و در نه سالگی رباعیات و چون ده ساله شود رنگ انگبین از ثنایا تغیر شود کم رنگ شوند و در سال یازدهم واسطات چنان شوند و در سال دوازدهم رباعیات و در سیزده سالگی چنان باشد و چون چهارده ساله شود که دندان بالا از رباعیات سفید شود و در پانزدهم مجموع رباعیات سفید شود و در شانزده و هفده واسطات و ثنایا را رنگ بترتیب که بود و در هجده سالگی تمام دندانهای سفید شود و در سال نوزدهم ثنایا میل برنگ خاکستری نماید سال دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند و از بیست سر تا بیست و پنج سال تیره که دندانها زیاده شود و در سی و دو سالگی مجموع دندانها بیفتد و قوت اسب تا دوازده سال است و بعد از آن نقص در میکند و اکثر اسپ را خصی کنند که نه بهمان سال می ماند **اصل** رنگهای نغز رنگست دیگر هر چیز شبیه است باو خوانند مانند عسل و جوزی و بنفش **اما** نغز رنگ سیاه و سرخ و زرد و کبود و خاکستری و سفید **اما** سیاه عرب نوادهم خوانند اگر تیره یا برنگ فیل یا کاو میش باشد خوب میدانند مکر بعضی را که سرخی در چشم باشد که در این صورت بد بوانند و لکن زور و سرکش خواهد بود اما رنگهای سرخ اگر مایل بسیاهی باشد و یال و دم او سیاه باشد از اکثر کویند از همه رنگها بهتر است و در سرما و گرما و کوه و نشیب و کیک و دور و کوسنکی و تشنگی و مرض و سختی از همه صبور تر باشد و این چند قسم است بعضی بسیاهی مایل و بعضی بسرخی بعضی صاف بعضی تیره و ضابطه در جمیع اینها هر گاه یال و دم او سیاه باشد نیکست و اگر سرخ مایل بسفیدی باشد اشقر کویند بهتر بی اشقر آنست که برنگ گل لالی شبیه باشد و اسپ را اشقر نشد و دونده میباشند اما سم و کفل ایشان سست و جری کی سنگی ندارند **اما** زرد که سمند کویند اگر بزردی تخم مرغ و کلها و برنگ صندل و زانو و دم و یال سیاه باشد و از پشت از یال تا دم خطی سیاه باشد بسیار خوب است اما سبز و سیار را خنگ و کبود کویند اگر کیب از سیاهی و سفیدی باشد خوب است و خاکستری او بد است **اما** سفید را که اشهب کویند که بعضی ان دهن و پیشانی و دست و پا و چشمها و دم و یال و سم سیاه باشد بسیار خوبست و اگر پا و سم او سفید باشد ضعیف است **اما** ابرش یعنی نقطهای کوچک مخالف رنگ اصل بدن باشد چندان خوب نیست و همچنین مدبو که یعنی نقطهای بزرگ دارد و ملمع مثل پلنگ و همچنین ابلق مشهور است که این دو صفت از عرب نیست **اما** اسب سفید روا فتاده با نام نغا رد و اسب سیاه تا بکلا ...

واسب اشقر تاب منکستان ندارد اما کمیت از هیچ چیز پروا ندارد و اسب یک رنگ را اغر و محجل و بهیم و بهمت کویند سفیدی سر بینی یا لب بالا باشد از ادغم کویند و اگر قدر درهم باشد اگر کوچکتر باشد از اقرحر و اسب را اقرح کویند و اگر بزرگ باشد غره و اسب را اغر خوانند و اگر تا بینی رسیده از اغر سایل کویند و سفیدی بر چهار یا دو پا و یکدست یا دو دست و یکپا باشد از تحجیل و اسب را محجل کویند حضرت امیر المومنین اخر بود نذکر که هر از خانه بیرون رود در اول روز و بر خورد بر اسب اشقر که سفیدی بر پیشانی دارد دو صاحب است بر او و باعث خوشحالی اوست **اما** چهار دست و پا سفید که پیشانی و لب بالا سفید باشد در اسب سیاه بسیار خوبست و هم چنین دو پا سفید و دست چپ و دست راست برنگ بدن که از اطلق الیمین کویند از هر رنگ باشد خوبست و اگر یکدست سفید یا هر دو دست سفید باشد و پاها سفید نباشد از اعصم میخوانند و بد میدانند **اما** اگر دو دست سفید باشد اگر پیشانی سفید است چندان بد نمی دانند و اگر یکپا سفید باشد انرا رجل کویند و بد مانند خصوص اگر پای راست باشد اگر پیشانی سفید باشد خوب میدانند و در اشعار عرب مدح آنست و اگر یکدست و پا بر خلاف یکدیگر سفید باشد انرا مشکول کویند اگر سفیدی بر پیشانی ندارد مکروه هست و اسب چشم کبود را خصوصا یک چشم بد است و اگر بر زبان او خط سیاه باشد یا در دهان او یا در خصیه او سفیدی باشد که موی دم سفید باشد و رنگ دیگر باشد بد است و اگر بر سینه خط سفید باشد جبار است **اما** کوش اسب باید راست باشد و تیز چون کوش آهو و از یکدیگر دور و سوراخ تنگ باشد و اندرون پر مو نباشد و سرش بطرف چپ یا راست و پیچش سست و مایل با فتادگی نباشد هر کاکل بلند و پیشانی بی گوشت چون پیشانی شیر نباشد و فرو رفتگی استخوان بالای چشم پر باشد و چشم مثل چشم آهو بهتر است و تنگنا که کند و سوراخهای بینی کشاده و نو دیدن بهتر است و لبها باریک و بلند و دهان فراخ و مجموع سر و روی بی گوشت و گردن هر چند بلندتر بهتر است و نزدیک سر باریک و بلندتر باشد و جای یال هر چند قوی تر و دراز است و شانه همچنین و اپشت کوتاه و پر گوشت چنانچه در دست زنند پشت را ندزند دو کفل با پشت پیوسته باشد و در ماده یان کوتاه و در اسب نر بلند و ران و کفل همچنین و پر گوشت و آنها از هم دور که طرف کفل یکسان و استخوان دم راست باشد و شکم کشاده بود و خصیه مثل هم باشند و بسیار بزرگ و آویخته نباشد و اگر یکی آنها بزرگتر یا یک خصیه دارد معیوبست و ذکر بلند بزرگ نا خوش است و موهای آخر ساق نرم و سیاه باشد و مفاصل لوق کوتاه و سست نباشد بلکه راست سم نباشد اما کج چند که داشته باشد و سم پهن و سیاه و میان تهی باید باشد و سرش مجانب راست و چپ مایل نباشد و آخر یال تا آخر کفل مساوی باشد و وسعت سوراخ بینی اهتمام تمام دارد و هر کو نه اسپی تا بلیت تربیت دارد مگر اینکه مهرهٔ چشم و بینی نداشته باشد و آن دو نشانه است در دست و بر بازوها از طرف اندرون و بر پای نیز از طرف اندرون ماند چرم که آتش دیده منقولست که عبد الرحمن ابن ام الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار اسب را در عرض دو اهندن آورد و ابن قیصر اسدی که باسب شناسی مشهور بود طلبید و گفت که از این هزار اسب کدام یک سبقت میکیرند گفت ماد یان اشقر اما عنان لحظه خواهد مرد بعد که دوانیدند مادیان از همه پیش گذشت و همان لحظه مرد ان او پرسید که چه دانستی که از همه بیشتر برود گفت دیدم در رفتار یک شانه را بلند میکرد

و دیگر و را میگذاشت و چهار دست و پا را بسرعت حرکت میداد و دو دست را بطریقی بر میداشت که بوضع کنشتی
شکل نزدیک میشد و این علامت بلا یست که نشد چه دانسته که خواهد حرکت سوراخ بینی او تنگ بود در نفس
زدن عاجز میشد **امّا** هر پیچیده کرد موی بهم رسد باعتبار شباهت انواع ابره گویند و در ابره در چهار موضع
بداست و شوم است **اول** در میان چنبر **دوم** سر دوش با حوالی آن **سیم** دو طرف ران از پیچ راستا باخاکه کاهی
دم خود را بجنباند از هر گاه **چهارم** میان پیشانی و گفته اند که اگر میان پیشانی یک ابره باشد خوب است و اگر دو ابره
بسیار بداست و دیگر دو ابره را مکروه عنداند و اگر در عرض گردن ابره ... شد اگر بر پشت نزدیک است و اگر دو است
و اگر زیر پا پهنتر نزدیک است خوب است و در زیر گردن و اطراف سینه اگر دو ابره باشد عیب نیست
انجاکه پای سوار است و این مکروه هست خصوص اگر جانب راست بعضی میگویند که اگر کسی سفید از اسب داشته
باشد هر که بیمار نمی شود و پیر عیبی که دو ... و از این مقوله سخنان که هیچ عاقل قبول نکند میرنند چنانچه
اهل هنود رکشته بود ند که شخصی اسپی را در مردم هند رغبت تمام بخرید و کوند مردم پرسیدند که
چه سبب خریده کنند هرگاه پادشاه اسپی با این علامت داشته باشد صد سال عمر کند و هرکس پیر و غمناک
نشود چون بجانب هند روان شدند خبر بپادشاه رسانیدند که تجار چین اسپی با این نشانها خرید اند
تا هنگامی که به خانه پادشاه رسانیدند پادشاه باستقبال او فرستاده هم امرا او وقتی که خواب ... دید
نهایت خوشحالی کرد و متوجه بیکان صفات او می بود تا عقب او آمد اسب ... پادشاه
و بوده نفس پادشاه صد و یک نفس ... جز خدا کسی نداند **امّا** در علف زار مادیان ...
الوان پیشتر که ده هند و در روز بعض صاف یک ... خواهد شد و اگر اسب ابلق و مجمل خواسته باشند در وقت فحل
انداختن جامهای رنگین در برابر ابر ابها بیاویزند **امّا** فرق میان مادیان و ... در بعضی مشترک است میان مادیان
و فحل مگر که تا می کنند و هم چنین کوتاهی کردن در مادیان این قدر عیب نیست و میان دوران مادیان شکم
بزرگ است چه اگر فراخ باشد پایش سست خواهد بود بسیار خوابیدن در مادیان بد است و اسپ نر اگر بسیار
خوابد در خواب نالد کند ... هم چنین فحل در علف آهسته آهسته و ساعت بساعت سر بر دارد
بخلاف مادیان که باید علف را برود ... **امّا** از حضرت رسول ... در نگاه داشتن مادیان روایت دارد
شد که هر سواری دارد ... یکی از شجاعان عرب مادیان سوار میشد علت پرسیدند گفت در هنگام
دوانیدن فحل ... مادیان ... و در ... شهر ... میکشد **امّا**
عیوب کوری و کری و کنگی و ... **امّا** مادیان ... چهار ساله ... فحل
... بعلت اینکه در سال ... استخوان ... که حامله باشد مادیان ناقص ...
قوت ... و باید مادیان ... که فحل کشد و بعد از فحل یک هفته دیگر اسب ... دهند
تا ... و بعد از چهل روز ... میشود و علامت آنست که رغبت بر فحل ندارد و علامت دیگر ...
... و اگر ... جانب راست پستان ... نر باشد و اگر ... ماده ... اوقات
... یکو ... بعد از ... است و بعضی گویند دوازده روز ... است و اگر فحل ... ماه و
یازده ماه هشت روز ... یازده روز ... گفته اند و گویند هر چند در شکم ماند ... بهتر ... بماریان ... فحل ...

و اگر

و اگر موی او را خواسته باشد باشد صاف شود ... و دهند و یکسال شیر بخورد خوب است و جو چون از حبوبات ...
تر است و این برای سینه نرم است میدهند و بعضی بلند رت میدهند که قوت بیشتر دارد و زینت کرده
آنست که در میان ... باشد از ... و تا یکسال ... سواری نباید کرد و بعد از ... ماه شروع
در سواری کنند و مادیان را در چهارده ماهگی گفته اند اول ... زین بر او گذارند هر چه ... کنند ... است و اگر ...
نکند سست خواهد بود و اگر ... سه روز سوار شود ... بعد ... حاجت و توقف
و هر روز زیاد کند قدری و آهسته او را براند و بعد از آن گاهی باید دوانید و گاهی ... و باید که ... قدر ...
است و پابر است و دیگر تعلیم رفتار ... باید ... مثل انسان و چوب ... باید درست کرد و گاهی ...
و گاهی ... و اگر سرکش باشد بجاهای مختلف بزنند و بگوید در وقت سواری بسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الله سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و در هر سال چهل روز
باید علف داد که صورت اسفار ... و علف را پیش از آفتاب بر چینند که شبنم داشته باشد ...
و هر چند روز ... و اگر ... بدهند ... علف بسیار سوار نشوند و در وقت علف
... تا هنگام شام باو دهند و بعد از علف هشت ... روز ... باو بدهند ...
... بناشد ... و هوای گرم ننهند ... که روز تر ... شود و اگر ...
... بدهند ... که ... است ... و اگر
کم کم ... کنند ... و در عقب ... ندهند و گاه ... کم ... یکبار
باید داد و بهترین اوقات ... و بعضی دو وقت عادت ... میشود و اسپی که حرکت
نکند در یکهفته یکبار جو او را ... دهند که نفع دارد **و امّا** در علاج امراض ... پرده سفید است
... چشم که ... چشم ظاهر میشود و ...
... علاج آن باید کرد باین طریق که ... و سوزن در زیر آن ...
کرده با ابریشم ... ساند و ... و آن موضع را ... در چشم
بند ... **امّا** علاج
دیگر ... زعفران و ... و ... از هر یک ... یک پوست
هلیله زرد ... سازند ... و در چشم کشند **امّا**
علاج سپیدی که استخوان سر آدمی را ... و سه روز در چشم کشند **نوع** دیگر پوست تخم شتر مرغ
و پوست ... از هر یک ... در چشم
کشند **امّا** معالجه ... در حوالی چشم ...
و چند قطره در چشم بچکانند **معالجه** اگر خون از بینی ... **معالجه** زکام ...
... روغن ... در بینی بچکانند و ... تخم مرغ با روغن ... **علاج** ...
... استخوان ... بیرون آورند و اگر علاج نکنند
هلاک میشود علاج آن ... بیرون آورند **امّا** ...
... اگر ... باشد ... تخم ... یکشبانه روز تا پوست آن

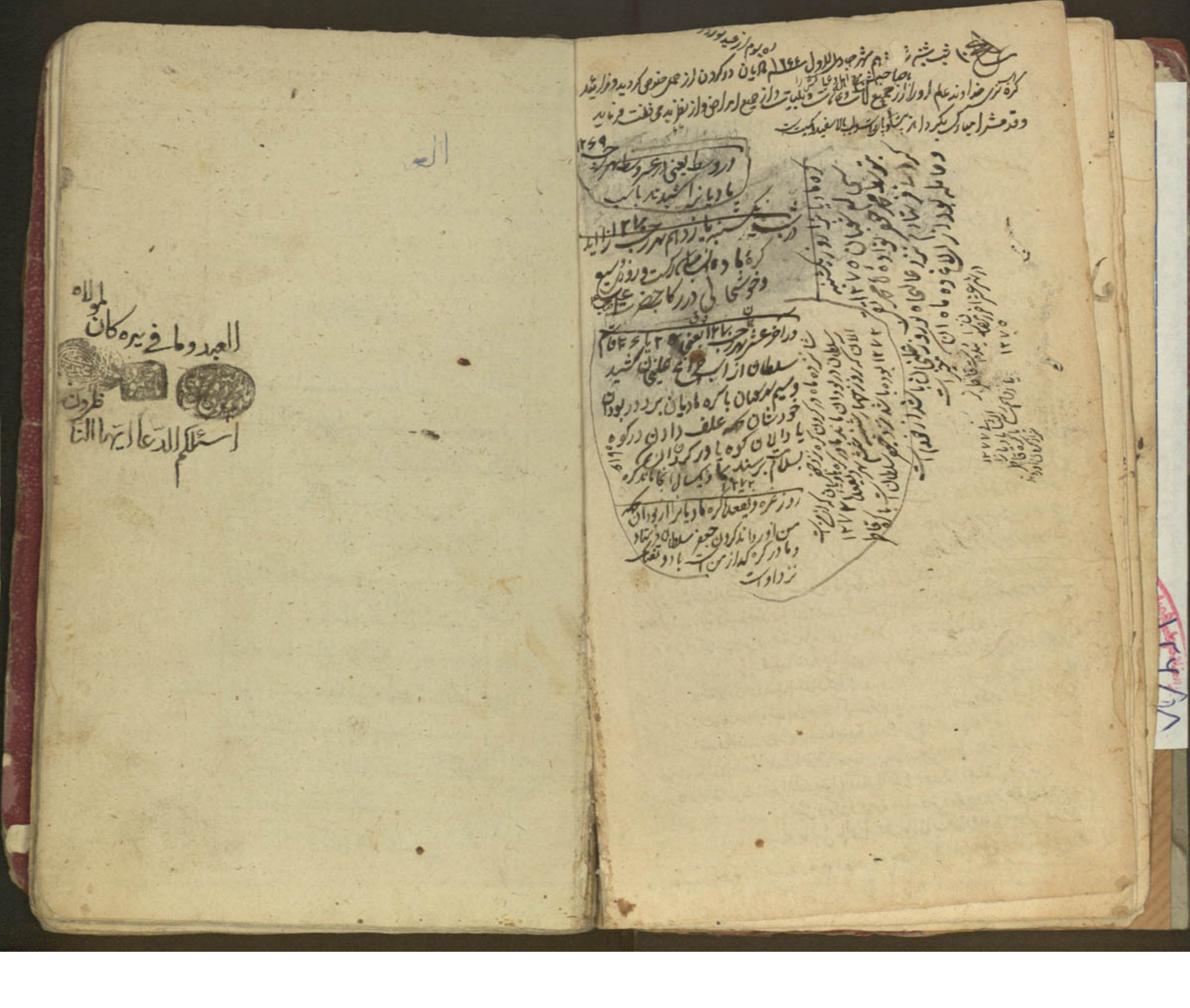
نرم شود در وقت کوشیدن یک بکرا بگلوی اسب افکنند **ایضا** قدری موی بز را از بیرون کشند با دارا نار
وعسل وروغن شیر خشت بجوش ساخته بگلوریش ریزند سرخ کهنه را شراب وروغن گاو بابکلا بگو
ممزوج نموده نیم گرم بگلو ریزند واگر علت پر در علف بوده خورده است پر در پیچ سرفه میکند
علاج دهانرا کشوده ملاحظه کنند اگر ممکن است بیرون آورند والا چند روز نبرند و علف تازه بدهند
خناق وگی فتگی سینه **علاج** حوالی سینه را چرب کنند تا ماده میل بیرون کند چون نرم شود نیشتر زنند
تا چرک آید پس داغ کرده مرهم کنند وعلف کوفته پر کنند **اما** قصر چشم بر هم نتواند زد وگوش وچشم بسوی
دم دارد **اما** علاج سرهای گوش هشت جا داغ کو چک کنند وبعضی پشت گوش وسر دوش ومیان دوش
وسر استخوان دم را نیز با هیچ گرم کنند ودر خانه تاریک گرم باید بست وسیرا در روغن جوشانیده بتمام
سر وبدن بمالند وعلف هندی و زیره کرمانی وکافور از هر یک دو دانک وحلیله سیاه بجد دم کوفته با
موم گداخته بیامیزد و بجوش دهند وچند روز بعوض علف زرد ک را ریزه ریزه کرده بروی دهند و بینند
تا گیرا بلغم کرده بخورد وبعضی را در وقت عرق آب دهند باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم وگوش وسو جال
خو نیاق باشد اما چون پهلو اول بکر بند وبعدازان لحظه رها کنند نفس تنگ زند ودر جای پهلو زرد المخاشک
شده باشد کر بجانب راست وچپ دشوار کردد **اما** علاج دو رگ کمر ودر میان دو ران است بکشایند و بعد
دو رگ میان دو دست بر بالای زانو است بکشایند و از چهار رگ مقدار دو رطل خون بگیرند وحلیله شکل
کو مقدار آب حل کرده بجوشانند وبتمام اعضا بمالند و چهار رطل پیاز کوفته قدر آب بر آن بپاشند
بس بیفشرند وشیره آنرا بحلقش ریزند وجو نصف عادت بدهند واگر این از جو خوردن بسیار باشد
بهم رسد علامتش سست وسنگین شود وسکند رحوز و دیر اختیار بود ونمی افتد آب از چشمش آید **علاج**
دو رگ که در سینه است بکشایند دو رطل خون بگیرند وشیره پیاز از چهار رطل بالیک رطل روغن آمیخته
بحلقش ریزند و آب سرد بر تمام اعضا بپاشند وچند روز جو باز کوفته علف سبز بدهند واگر هم چهار
دست پا خم شود وبزحمت سر سم را بر زمین رساند ودر سرگین انداختن ناله کند وقت حرکت نداشته باشد
بار نتوانستن **علاج** دیگر رگهای پهلو را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید بعد از آن دو تیغ یا بیک جوهر
ود رخوه بچیده بر بدن اسب گذارند وشیر وسرکه بر زمین که یا قش گرم شده باشد واسیر آچار کرده بر آن زند
بمالند تا بخار بمیان سم رود وباعث میل ماده بدست و پا شود واین عمل را مکرر بکنند تا سم روز وبعد از آن
اندوران بالای سم دست یک رطل خون بگیرند ودستها را در میان خاکستر گرم کف رانند تا خون بایستد آنگاه
زاج وحنا زر ابا قطران آمیخته گرم بر سمها بندند ودهر روز از ان تازه کنند تا وقتی که حرکت نماید وبعوض جو
علف تازه بدهند **قولنج** وسایر بادها اکثر امراض از خشکی طبیعت وپیچیدگی روده حادث میشود ولیکن اکثر
خوردن خاک باعث باشد علامتش آنست که بسیار خوابد وغلطد ونفس تنگ زند وناله کند **علاج** دنبه اش
برکرده نگاه نکنند وساعت بساعت شل بکشند که نفس تنگ زند وناله کند وپس ستر حرکت دهند وخار
موی دم وشکم رنند تا مجبور بکشاند ووسیله عرقان آن ماده رفع شود ومقعدرا چرب کنند وپیاز
یا سیر را باصابون یا چیزی که شوره داشته باشد شیاف کنند وبعد از آن با چوب میان سوراخ
در مقعد کنند دستکاری که فضله کرده باشد زایل کردد واگر آن خشکی حبس سرگین شده باشد دست را
چرب کنند با روغن ودرون مقعد کنند وبیرون آورند واگر بهتر نشود آب را از بادیان وشیر وعسل نیم گرم
بحلقش ریزند وبا شراب ودوغن وعسل نیم گرم حقنه کنند وشکم را بروغن وزهره گاو چرب سازند
ودو مثقال

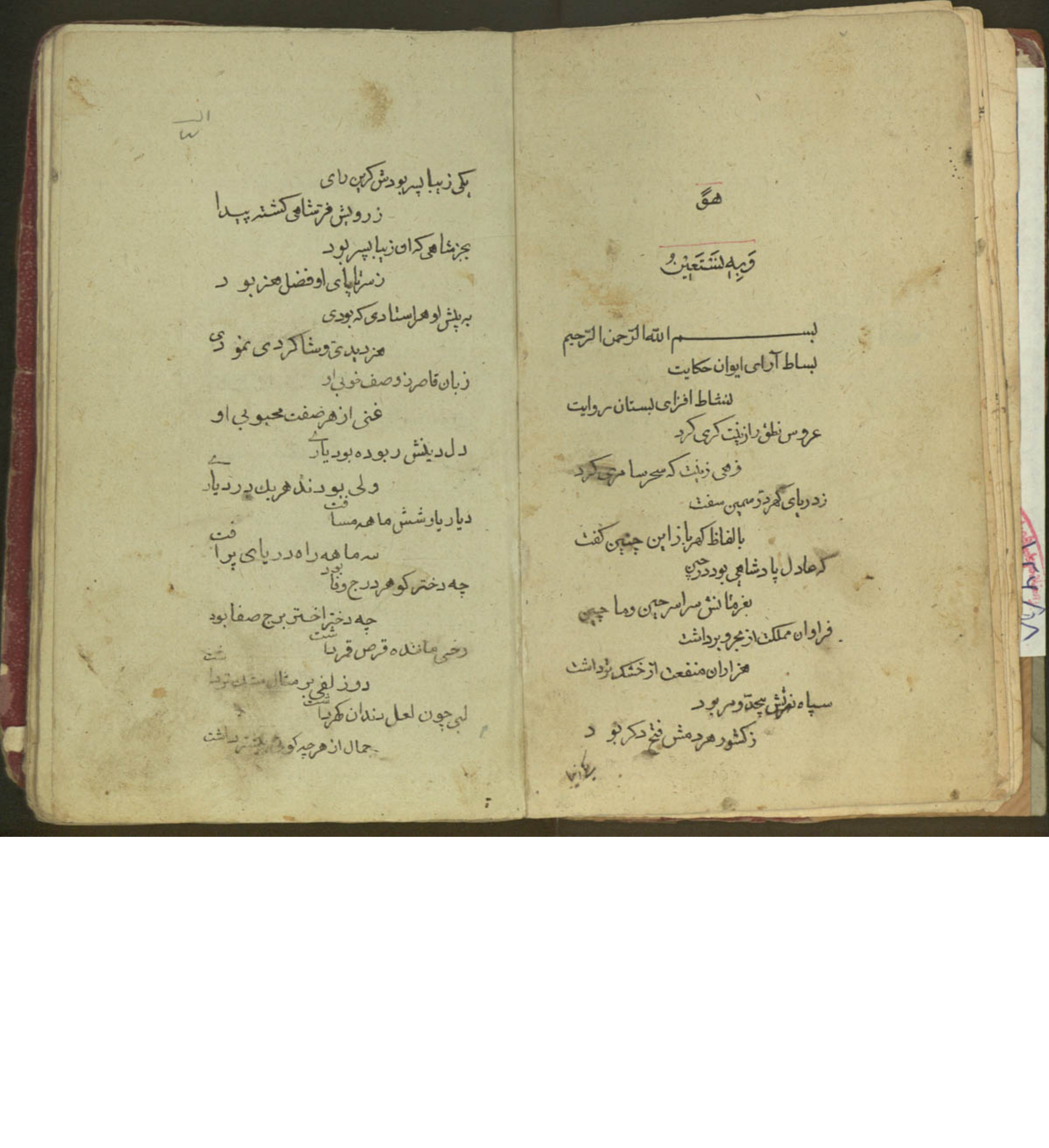
حقنه کنند نافع است واگر پیوسته برطل
دو مثقال تخم حلیلون اصلاح کرده با فانه رسوراخ بینی بمالند واگر باب گرم حقنه کنند نافع است
نفس تنگ زند وبر پهلوهای خود نظر کند سه رطل شراب کهنه ویک رطل پیه گوسفند ودو رطل آرد جو ویک مثقال سلیخه بنج
آب جوشانیده صاف نماید حقنه کنند ونیم مثقال زهره گاو را در یک رطل آب کشنیز حل کرده بحلقش ریزند و
یکروز علف ندهند **علاج** دیگر مویز بید انجیر وبادیان وسپند را کوفته با عسل معجون بخورد ش دهند و
اگر سیر خوراک بچینه داخل کنند نافع است اگر با این حال عرق کند دو رطل بول آدم ویک رطل آب کاسنی ونیم رطل
آب برگ ترب ونیم رطل آب خیار مجموع را در ظرفی کرده یک رطل پیاز در آن افکنند وتخم را از ابن زوحیث
دو مثقال اضافه نمایند آنگاه جوشانیده صاف کرده بحلقش ریزند وبعد از ساعتی دو رگ میان پاها را
بکشایند وبا علف وآب نیم گرم حقنه کنند ودست وپا وزیر شکم را چرب نمایند واگر باد قولنج باشد
از چشم وبینی بلغم آید بر زبان اثر ورم باشد یخ هر دو گوش را داغ کوچک نمایند ورگ زیر زبان بر
بلشق بکشایند ونیم رطل حبة الخضرا را کوفته با یک رطل روغن بحلقش ریزند **اما** اگر سبب قبض
حبس بول باشد علامتش آنست که هر دو پا را میکشاید بهیئتی که در بول کردن متعارف است ولیکن
میکند ومی افتد وبر میخیزد **علاج** مگس زعفران را مشک خالص آلوده نماید وبسوراخ ذکر بدواند
گل آلوده سازند لحظه لحظه از سر دوش تا کفل بمالند **اما** اگر مادیان چنین باشد دست را چرب کرده مخلک
وشلد آلوده سازند وباندرون فرج کش کنند ودر اسب نرمی دست چوب بانیزه درون مقعد کردن نفع دارد
چاکو شانرا بجای خود کرده باشد درست میشود **اما** اگر بول قطره قطره آید بجای آب شیر ودوغ بدهند واگر
این امراض از آب وجو پیدا شده باشد وبعد از گرسنگی وتشنگی تمام آب نیم گرم بدهند وبهتر اینست که نصف
جو گندم بجوشانند بعوض جو دهند وهر روز قدری از آن کم کنند ومثل آن جو بیفزایند بهترین ادعاع را
دوا اصل حق وتوسل ودعاست وشیخ علی بن طاوس در کتاب امان الاخطار نقل کرده است که تخفیف این عار ابوا
مرده خوانند زنده شد اقسمت علیک ایتها العلة بعزة عزة الله وبعظمة عظمة الله وبجلال جلال الله
وبقدرة قدرة الله وبسلطان سلطان الله وبلا اله الا الله وبما جرى به القلم من عند الله ولا حول ولا قوة الا بالله
انفرف **اما** اگر بی سبب جو دادن اسب گرم شود چنانچه علوفه چریده باشد روزانه ترید عادت چیزی که خورده دوا نکند
بدماغش رسانند بحلقومش ریزند وبا پیه خروس وشراب کهنه حقنه کنند وشکوه وزنجبیل وحلیله زرد و
زیره کرمانی هر یک دو مثقال مجموع را جوشانیده با شراب کهنه صاف نموده بحلقش ریزند **اما** اگر اسپی گرم دو
شکم دارد علامتش آنست که پوست در بدنش خشک شود در وقت حاجت شو دو کردن بدیوار مالد وعلف را ترک کند
علاج یک رطل حنا ویک مثقال صبر را در شراب جوشانیده صاف نموده نیم رطل دوغ اضافه نمایند بحلقش
ریزند ویک رطل حلبه ونیم رطل اسپند آن یا جو ماکنی که در شراب جوشانیده باشند سه روز بدهند **ایضا**
در وقت تشنگی آب کاسنی گوسفند را جوشانیده بدهند واگر از حرارت هوا ضعیف شود آرد جو ودو غوند چینی را
با دوغ تازه بیامیزند وحقنه کنند وقدری کافور با گلاب حل کرده در دماغش ریزند وسه روز بیجه دو روز
یکمثقال بدهند در آب بجلو ابر بحیق گبکی حرارت میکند واگر علف سبز یا بول گی بیمارکرده شده باشد وخورده باشد
خصوصا وقتی که آن کوسی کار خورده باشد علامتش آنست که زبان زرد ودست وپایش مضطرب میکند ودور نمایی افتد
علاج دو رگ شقیقه را بکشایند خون مایل بزردی ظاهر میشود اما در باید که خون سرخ شود واگر آن دکها
پیدا شد سرا ودماغش را کرده بدستش بندند ظاهر میشود وتریاق اربعه را نیم مثقال با سرکه حل کرده بحلقش

دبیزند **ایضاً** ورم سر وچشم اگر از جوش خون ذهره یا علت دیگر پیدا شود که سمیت دارد **علاج** دو راز شقیقه یک طل خون بگیرند وکافور با گلاب حل کرده در ماغش بچکانند وآنکه تر هندی در آن جوشیده باشد
سرد کنند دیده هند اگر از درون کلو ورم کرده آرد جو با آب سماق یا سرکه یا انار ترش خمیر کرده بعوض
بند هند **وایضاً** اگر چشم ورم کند در میان آب عمیق رو بر بالا بر آن ودیره وبا قلای خشک کوفته
با مویز دانه بیرون کرده وعسل وروغن معجون کرده بر بندند **ایضاً** ورم ذکر پیر مرغ زرد در روغن
زیت جوشانیده مکرر بمالند **ایضاً** ورم زانو اوشیره وحوطار کوفته بر آن موضع بندند وبعد از
سه روز بنشتر بشکافند هر چه زرد وخونی دارد بیاید واگر باین دارو ها نرم نشود پیاز زرد اگر پیاز نرگس
کوبیده کوفته بربندند اگر بهیچ قسم نرم نشود داغ کنند **ایضاً** اگر مارگزیده باشد وورم کند سیر کوفته
با سرکه یا آب لیمو بمالند وروغن بر ماغش ریزند ویک طل خون بگیرند واز دل حوالی آن وسیر وسرکه را
با خاک باران دیده را بر تمام بدن بمالند **ایضاً** اگر ورم سر شانه باشد اگر قابل علاج نیست اگر تمام
علاج کنند بامنه سوار عود کنند **طریقه** معالجه انگشت که پاپین زخم را نیشتر زنند که ماده سیلان نکند
کنند ومرهم بالای زخم نهند اگر کهنه است چند جا را داغ کنند ودارو ریزند **ایضاً** سایر زخمها
گوشت فاسد شده بوی بد خشک ونکار را صلاحیه کرده با روغن هم ساز ند وبر زخم گذارند
یکشبانه روز گوشت مرده را زایل میکند واگر سرگین اسب را خشک بسوزانند وبا روغن آمیخته بر
زخم بندند نفع بسیار دارد وعلاج دیگر تخم برنگ ومغز بلیله را کوفته بر بندند علاج دیگر چوب
بید تو وپوست جوز هر دو بسوزانند وخاکستر او را با آب نمک بر زخم بمالند اما نصف بیشتر نگذارند که استخوان را
نیز بخورد **ایضاً** اگر کرم در زخم بهم رسیده باشد اول با آب قلیان بشویند بعد از آن آهک آب مذیبه
وزاج را صلایه کرده بپاشند وچون کرم وگوشت فاسد را از زخم پاک رود قلیل گوشت تازه بوست بلیله
وپوست انار شیرین وشب یمانی وکندر مجموع اینها را کوفته با سفیدآب تخم مرغ بیامیزند ویکشبانه روز بر آن
موضع بندند بعد از آن کشوده بنمک آب گرم بشویند وباد بنبه وروغن چرب کنند وچون بیل بجنبد
وصوم وکنند را در سرکه کهنه بجنبند بر ستور مرهم بگذارند **وایضاً** زخمی که از گزیدن سباع باشد بعد علاجها
انگشت که هر روز چند مرتبه با آب سرد بشویند مخصوص زخم پلنگ شکم صفرا الشکافند وبر آن زخم
بندند وباد بنبه چرب کنند ودر زخم تیر وشمشیر کرم سرخی که در رفتن می باشد خشک کرده صلایه
کنند وبآن موضع بپاشند وهر زخمی را از هوای سرد وآب وبوی جوشی پرهیز باید کرد **ایضاً** اگر آن موضع
موی بیرون بیاورد تراشیده سم اسب سیاه را بسوزانند وصلایه کرده وبا روغن زیت بر آن موضع بمالند **ایضاً**
شقاق دغلد علاج انگشت که انشکافته را با آهک ونفت پر کنند ودو بنبه وقطران که آمیخته جوشانیده بریزند
وروغن بادام تلخ بمالند ومکرر سوار شوند **ایضاً** لنگیدن اگر پیش آن باشد که از جای افتاده یا در
اثنای رفتن دست پا بسوراخی رفته ودر بیرون آوردن رگ از جای خود کج شده باشد باید کران
ددش تا ساق را واز ساق تا دوش را بکف دست بهمه جا بمالند تا معلوم شود که کجا درد میکند
پس آن موضع را اول بروغن نیم گرم که پوست نارنج وسرگین گوسفند وسیر در آن جوشانیده باشند

چرب کنند

ایضاً بشکل شکر داغ ... باموضع ... کند
چرب کنند واگر بآن زایل نشود نفت وصوم که اخته یا گیاه باآن موضع ... مالند
کنند واگر مادة بسبب ضرب وکاه رفته آن موضع ورم کرده باشد **علاج** غلك را در آب حل کرده چند روز بپاشی
بمالند بعد از آن تراشه چرم باسرش خمیر کرده دور بر بندند بعد از آن آب گرم کرده بکشایند اگر هنوز
ورم باقیست انجیر خوشك را در سرکه خیسانیده چند روز بر بندند اگر زایل نشود رگ که بیرون خورده است
بکشایند چنانکه بیشتر از رگ نکند ودیگر را ضایع کند بلکه آهسته آهسته او را حرکت دهند تا هر ماده که جمع
شده دفع شود بعد چند عدد مکس سك زرد وقطران داغ وروغن مجموع جوشانند ودو کرباس آن دوده دو سه
روز در آن موضع بندند وهر روز بآب سرد بشویند **ایضاً** اگر علاج نشود همان موضع را داغ باید کرد
چنانچه بسبب غسد دو پوست توکرها وبعضی اوقات این داغ را بشکل نجیز قاز میکنند از انجمله توکان
قاز ایاغی میکویند **ایضاً** حرکت عرق النسا آن رگی است در ران ودرون ران است که در اسبان ظاهر شود
علامتش انگشت که دست بر کند که کنار آن اسب تاب شود **علاج** دو جای از اگر محاذی او زیاد باشد وپایین بقدر
دو انگشت بود داغ کنند واز میان آن دو موضع خون بگیرند بقدر یک طل آنگاه پاهای اسب را محکم بر بندند تا آخر
بایستد اگر سم اسب ورم کرده باشد علامتش انگشت که از درد بر زمین نتواند گذارد وچون دست بر آن نهاد
گرم خوی میشود واین از نشستن در جای نمناک حاصل میشود **علاج** نعل را باز کنند وسرکه شتر بر بندند و
تراشند تا وقتیکه خون آید پس سیر کوفته وسبوس آرد جو در روغن جوشانند وبا کرباس گرم چهار مرتبه
بر اصل سم بر بندند ودر میخ نفت کار منفعت دارد **ایضاً** اگر سم کوچك باشد خواه بزرگ شود تا بدانکه
خلمی را بجوشانند بمالند وسیر کوفته را با سیر کاه اخته یکشبانه روز بندند ویک هفته قطران ودنبه گرم بمالند
وبروی سرگین خشك داشته حرکت نکند **ایضاً** اگر ذکر اسب از موضع خود بیرون آید وآویخته باشد
وسرکه مکرر بشوید وروغن گاو بمالند واگر ماده ای آسیب نشود انگشت بالای ران فرجش کرده ملاحظه نمایند
اگر دو گوشت بالا بود وطرف راست وچپ بوده باشد آنها را ببرند آنگاه دستها را چوب کرده بالای ران
کنند چنانچه تا بچه دان برسد هر کثافت که در آنجاست بیرون آورند ومکرر آب بر آن موضع ریزند
الی روز ابشویند تا وقتیکه هیچ کثافت باقی نماند پس کیسه کوچکی اگر در کنار آن رشته دراز باشد
پر از پشم کنند باید که کیسه غلاف دراز باشد که بعد از آن آغشتن پشم بعقد بیهوشی شود آنگاه یك جو مشك
ویك جو کافور ویکدانگ زعفران وهفت دانه فلفل صلایه کرده با پنج مثقال عسل ده مثقال گلاب ممزوج
کنند وآن کیسه را در آن شربت بخیسانند وچنانکه هر قدر ممکن باشد جذب نماید پس در میان بچه دان
مکنار بند وسر رشته را در بیرون بدم بندند که با زدن رو برود بعد از آن کیسه از شب تا جماع با
از صبح تا شام در آنجا بوده باشد پس اسب نر را بکشند که این عمل باعث آن میشود که فرج ماده باز شود
ایضاً اسب نر را وخشك بهم رسانند ونطفه را بو عنبت جذب نماید وباید رشته محکم باشد وباره نشود
که شهوت غالب باشد وحرکات ناخوش کند عدس وصلابه میز را در آب جوشانیده صاف نموده
وجو که آن را اضافه نمایند وبا شکر بقوام آورند با آب گرم حل کرده بحلقش ریزند **ایضاً** ان
برای قطع شهوت شاهدانه وکشنیز وبرگ بید وسرکه با انار ترش وغیره وخوفه را بلبیق داخل
جو کرده بدهند تمام شد حسب الفرمایش عالیجناب معلی القاب آخوند ملا ... سلمه الله تعالی
این نسخه قلمی کرده ... مطالعه ... مغفور حاجی ملا ... کرد
... ۱۲۶۴ ... ربیع الاول ... ۱۴ ...
... عا ... یاد آوری ... نام ...





هو

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بساط آرای ایوان حکایت
نشاط افزای بستان روایت

عروس نطق را زینت گری کرد
زهی زینت که سحر سامری کرد

ز دریای گهر در سمین سفت
بالفاظ گهربار این چنین گفت

که عادل پادشاهی بود در چین
بفرمانش سراسر چین و ماچین

فراوان مملکت از بحر و بر داشت
هزاران منفعت از خشک و تر داشت

سپاه نصرتش بیحد و مر بود
ز کشور هر دمش فتح دگر بود

یکی زیبا

یکی زیبا پسر بودش کرم رای
ز رویش فر شاهی گشته پیدا

بجز شاهی که آن زیبا پسر بود
ز سر تا پای او فضل و هنر بود

بر پیش او هر استادی که بودی
هنر دیدی و شاگردی نمودی

زبان قاصر ز وصف خوبی او
غنی از هر صفت محبوبی او

دل دیشش ربوده بود یاری
ولی بودند هر یک پر ز دیار

دیار یار و شش ماهه مسافت
سه ماهه راه دریای برافت

چه دختر گوهر درج وفا بود
چه دختر اختر برج صفا بود

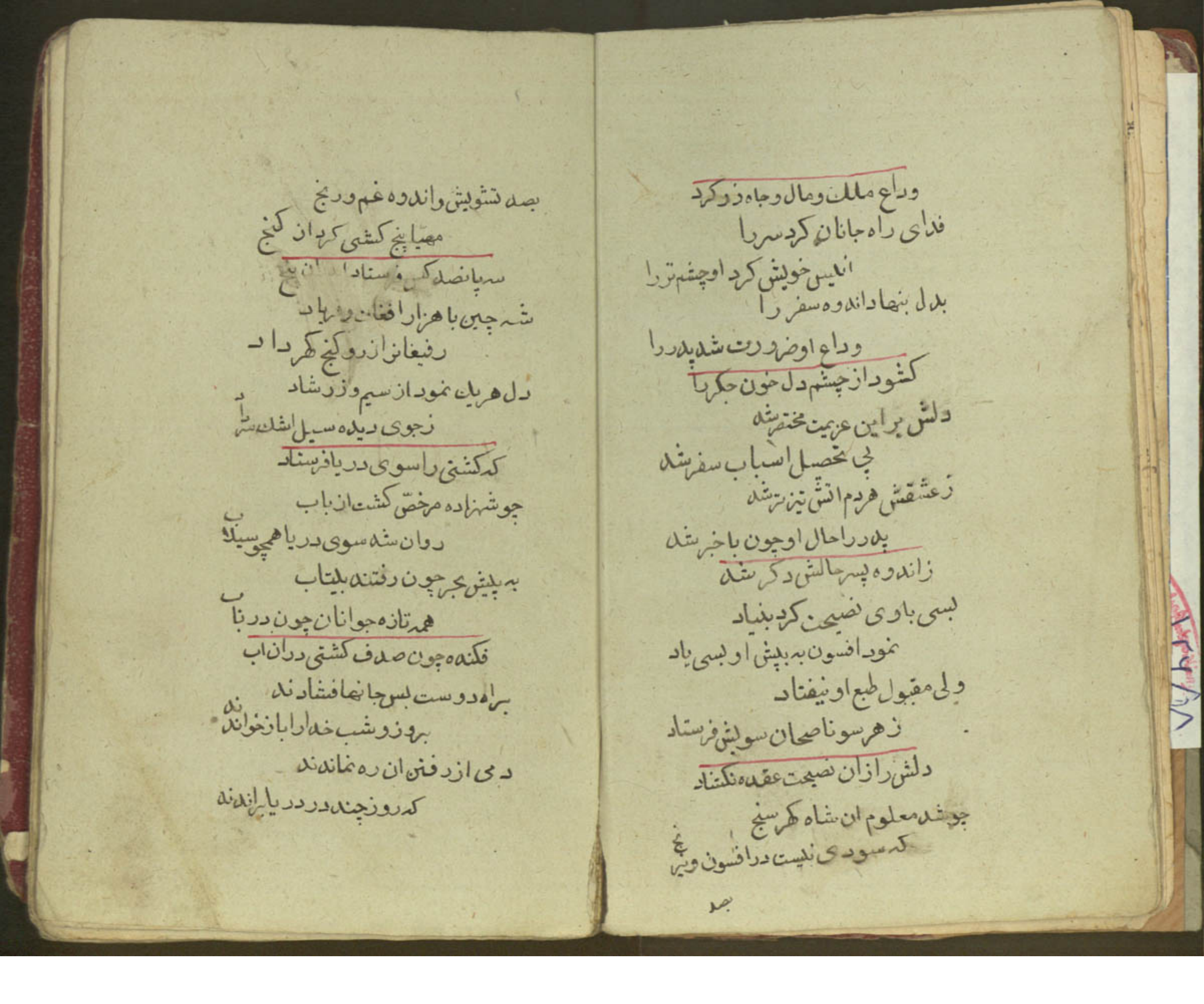
رخی مانند قرص قمر داشت
دو زلفی بر مثال مشک تر داشت

لبی چون لعل دندان گوهر داشت
جمال از هر چه گویم بیشتر داشت

بجای هر سر مو صد هنر داشت
ز چشم مست او بنمود می ناب
ز لعلش گفتگوی عشق سیراب
ز چین هر دو زلفش زهره بیتاب
ز خورشید جمالش ماه در آب
فتاده که در آتش گاه در آب
نگار گلعذاری ماه روئی
پری صورت فرنگی جعد موئی
بهر جانب ز حسنش گفتگوئی
گل از گلزار حسنش برده بوئی
از آن رو کرده در شهرت نکوئی
بیکدم از کمند زلف مشکین
بر آوردی فغان از جان شیرین
از آن حسن جمال عز و تمکین
اسیر او شده شهزادهٔ چین
ز دستش رفته آرام دل دین
رخ خود را بخون آغشته عاشق

زرد

ز درد هجر او سرگشته عاشق
بخوابش دیده بود و کشته عاشق
ز جان خویشتن بگذشته عاشق
نبودش در فراق یار چاره
دلش از مهر آن مه پاره پاره
نمود از عیش و خوشوقتی کناره
خور و خوابش نبودی چون ستاره
شب و روز از غم آن ماه پاره
ز محنت بیخور و بیخواب گردید
ز درد هجر او بیتاب گردید
گلستان رخش سیراب گردید
دو چشمش حلقهٔ گرداب گردید
چه شمع از آتش خود آب گردید
شرار عشق آخر کرد بر جانش
ز آب دیده روی خویش تر کرد
ز شور عشق عالم را خبر کرد
ز شوق وصل او عزم سفر کرد



وداع ملک ومال وجاه وزر کرد
فدای راه جانان کرد سر را
انیس خویش کرد او چشم تر را
بدل بنهاد اندوه سفر را
وداع او ضرورت شد پدر را
کشود از چشم دل خون جگر را
دلش بر این عزیمت مختصر شد
بی تحصیل اسباب سفر شد
ز عشقش هر دم آتش تیزتر شد
پدر را حال او چون با خبر شد
ز اندوه پسر حالش دگر شد
بسی با وی نصیحت کرد بنیاد
نمود افسون به پیش او بسی یاد
ولی مقبول طبع او نیفتاد
ز هر سو ناصحان سویش فرستاد
دلش را زان نصیحت عقده نکشاد
چو شد معلوم آن شاه گهر سنج
که سودی نیست در افسون و نیرنج

بصد

بصد تشویش و اندوه غم و رنج
مهیا پنج کشتی کرد از گنج
سه پانصد کس [illegible] فرستاد [illegible]
شه چین با هزار افغان و فریاد
رفیقان را ز گنج گهر داد
دل هر یک نمود از سیم و زر شاد
ز جوی دیده سیل اشک شه داد
که کشتی را سوی دریا فرستاد
چو شهزاده مرخص گشت از باب
روان شد سوی دریا همچو سیلاب
به پیش بحر چون رفتند بیتاب
همه تازه جوانان چون در ناب
فکنده چون صدف کشتی در آن آب
براه دوست بس جانها فشاندند
بروز و شب خدا را باز خواندند
دمی از رفتن آن ره نماندند
که روز چند در دریا براندند

زوارق را بگردابی رساندند
چه گردابی ولی دیو سفیدی
که کوهی را بیک فرسخ کشیدی
اگر گاو زمین اسمش شنیدی
دگر فلک فلک انجا رسیدی
دگر خود را سر سامان ندیدی
ندیدی کس چنان چیزی بعالم
زپیشش جمله دریا در طلاطم
زپیچ و تاب او خوردند برهم
فرو رفتند کشتیها بیکدم
چنان سنگی که اندازند دریم
زوارق را چه کار اخر چنین شد
میان بحر گویا شهر چین شد
چه گویم گنج قارون بر زمین شد
چو کشتیها صدف زان ته نشین شد
تک دریا پر از در ثمین شد
هزاران حیف ازان گلهای شاداب
که از باد مخالف ریخت در اب

دریغ

دریغ ان تشنه کام اصل احباب
دریغ ازان همه بدرهای نایاب
که از بحر فنا گشتند سیراب
چه کشتی از جوانان گشت خالی
نشد اگه کسی بر ان حوالی
نکردی کس از ایشان قیل و قالی
پدر زان بحر بگذشت سالی
نمانده از پدر عمرش حوالی
جفای دهر قدش چون کمان کرد
رخش را غم برنگ زعفران کرد
دلش را سرد از ملک جهان کرد
غمش زرد و ضعیف ناتوان کرد
بهار عمر او رو در خزان کرد
زشهزاده نشد چون حال ظاهر
دریغی نی خیال خلق قاصر
بهر جانب زشهر و قریه اخر
فرستادند هر سو نامه و [illegible]

نشد معلوم حال ان مسافر
پی تفتیش حالش همچو خورشید
زخلق مشرق و مغرب بپرسید
زحالش مطلقا واقف نگردید
چو از هر چاره بیچاره گردید
شد از فرزند خود یکبار نومید
دل دین را بیاد ان پسر باخت
بکار غیر کار او نپرداخت
لوای غم زمحنت بر دل افراخت
فلک چون یوسفش را دور انداخت
چو یعقوب اخزن بیت الحزن ساخت
دو چشمش بود همچون رود جیحون
برخ میریخت هر دم اشک گلگون
زغم در گوشه مانند مجنون
دران بیت الحزن بنشست محزون
روان کرد از مژه‌ش چشم گلگون
نشاط عیش از وی دور گردید
زفرط درد غم مهجور گردید

انیس

انیس ناله فغفور گردید
زگریه هر دو چشمش کور گردید
زدیدن دیدهای بی نور گردید
زمحنت زرد شد مانند کاهی
نبودش غیر درد و غم پناهی
ددانکه دست بر لطف الهی
گذشت از تاج و تخت و پادشاهی
بکنجی غم نشست از دادخواهی
چو بر لطف خدا اورد انصاف
خدا را خواند هر دم با دل صاف
قضارا ان شه چین با صد اوصاف
وزیری داشت بس دانا و حراف
سفر کرده جهان از افاق تا قاف
حکیم عاقل پیر معظم
جهانگیر و هنرمند و مقدم
به پیش شاه امد ان مکرم
بخدمت گفت کی سلطان عالم

دلت را شاد کرده ام مخور غم
بهر بیمار شاها مونسی هست
بهر درمان دردغم رسی هست
مخور غم کر هزاران مفلسی هست
خبر دارم کرد در مکه کسی هست

که او بشکست دلها را سبی لبست
بهر علمی که کونی است کامل دل
زمهر اوست روشن خلق را
ازو گردد مراد خلق حاصل
به پیشش هیچ مشکل نیست حایل

بدست اوست حل جمله مشکل
شهی با عدل وداد بی نظیر است
حکیم وعاقل وحکمت پذیر است
رخش مانند شمس منیر است
بوحش وطیر وانس وجن امیر است

زپا افتادگان را دستگیر است
شهنشاهی بسی با عز وجاه هست
زمین واسمانش خاک راه هست

بجن وانس ان مولا پناه است هست
نه تنها انس وجن را پادشا

که او سلطان ماهی تا بما هست
زبان لال است از تقریر حالش
خجل یوسف ز حسن بیمثالش
ملک عاجز ز ادراک جلالش
فلک عکسی ز خورشید جمالش

نیاید در بیان وصف کمالش
فلک از بهر ان نامست قایم
ملک در ذکر ان ماه است دایم
بعلم فضل ان شاه مکرّم
خداوند خداوندان عالم
ازان عالم پر از فیض دمادم
بذکرش خلق عالم صبح تا شام
بفکرش انس وجن از خاص و از عام
بامید عطای او دد و دام
هزاران نام دارد ان نکونام

علی باشد ولی مشهور ایام
سلیمان هراس از حشمت او
خلایق را امید رحمت او
بود کستی ده خان نعمت او
مشرف کر شوی در خدمت او

بکام دل رسی از همت او
جهان از غم اکر بهر تو تنک است
اکر محبوب تو اندر فرنک است
اکر درمان دردت بی سنک است
اکر کام تو در کام نهنک است

وکر صید تو در چنک پلنک است
مکن بیش شاهی ده را تو
مریز از اشک بر رخسار کوهر
که از فضل خود ان ماه منور
بهر جائی که باشد بحر یا بر

بیکدم اورد پیشت برابر
وزیر صادق باعدل و دین جفت
ز اوصاف شه مهان چنین کفت

غبار غم ز روی شاه چین رفت بشنفت
چه سلطان از وزیران قصه

بسان کل رخش زین مژده بشکفت
پس انکه کفت ان نیکو سیر را
که حاضر ساخت کنج سیم و زر را
کزید او لشکرش اهل نظر را
مهیا کرد اسباب سفر را

مصلح ساخت ارباب هنر را
طلب فرمود شه از هر کناره
جوانانی مثال ماه پاره
به تندی جمله مانند شراره
هنرمندان جنک اور سواره

به جوشنهای رخشان چون ستاره
تمام پهلوانان دلیران
بمردی رستمی هر یک بمیدان
بهیبت هر یکی چون شیر غران
بصورت هر یکی خورشید تابان

کتاب السوکوهد

بسیرت هر یکی جمشید دوران
بصد یکی براه دل نوازی
کمند تیر افکندی ببازی
بسی لعبت کران ترک تازی
نموده از نشاط سرفرازی
بتان چین ماچین اسب بازی
دلیران هر یکی چون ماه پاره
بر اسب باد پا هر یک سواره
چه بر چرخ برین فوج ستاره
چه کردند ان جوانان راشماه
هزار امد صد و هفتاد باره
بهر یک دیکری داده نویدی
که کویا کشته طالع صبح عیدی
همه یکه سواران و رشیدی
اکر رستم چنان کردان بدیدی
ز هیبت پشت دست خود کزیدی
تدارک کرد چون شاه یکانه
بصد شادی برون امد ز خانه
نشست

نشست انکه بر اسب خسروانه
با سباب سپاه بیکرانه
بسوی شاه مردان شد روانه
چه لشکر را تمامی در ره انداخت
بخورد و خواب یکساعت نه پرداخت
بروز و شب بکوه و دشت میتاخت
که بعد از مدتی در مکه جا ساخت
بپابوس سه مردان سر افراخت
بدید از رنک رخسار و عبادت
شه چین از شه دین صد بشارت
بخود کفتا همین باشد مروت
پس از تقدیم اداب زیارت
چو دید از سید کونین اشارت
شه چین و وزیر و جمله لشکر
چو کردیدند شاد از روی حیدر
پس انکه در زمان با دیده تر
شه چین کفت حال خود سراسر

به پیش شاه مردان و پیمبر

شه چین از حدیث خود هزار است
دل حضار را از خار غم خست

چو درباران بدان درگاه بنشست
پیمبر گفت شاها جای انست

که گیری این ز پا افتاده را دست
در رحمت بروی خلق وا کن
ز احسان رو باصل مدعا کن

شه چین را ازین محنت رها کن
بلطف خویش درد خود دوا کن

بفضل خویش کام او روا کن
بر اهل دین چو احسان تو عام است
بگیر از لطف این افتاده را دست

دگر نگذار نخل او چنان پست
شه مردان علی از جای برجست

پی معجز عیان کرد و میان بست
ز حکم شاه مردان پیر و برنا
روان گشتند در دم سوی صحرا

برون

برون شهر از بهر تماشا
هجومی شد ز خاص و عام پیدا

که گویی ادمی شد ریگ صحرا
بسوی بحر چین از امر حیدر
روان گشتند خسرو تاجاور

سواران جمله با او وی منود
چه شاه دین شاه چین لشکر

سوی صحرا روان گشتند یکسر
ز اعجاز علی ان منبع جود
زمین پیچیده شد مانند دود

لب دریا خلایق جای بنمود
شه مردان به قنبر امر فرمود

که بطلب ماهیان ان دمن زود
ز حکم پادشاه مخزن راز
به پیش بحر شد قنبر بصد ناز

سوی دریا نمود او بانگ اغاز
بامر شاه قنبر داد اواز

ز هر سو ماهیان کرد تد پرواز
ز سر تا پا تمامی شمع گشتند
شنیدند این و خاطر جمع گشتند
مطیع او ز جان چون شمع گشتند
بزرگ و خورد یکجا جمع گشتند
تو گوئی پای تا سر شمع گشتند
تمام ماهیان گشتند یکسر
بخدمت حاضر اند پیش حیدر
ز بیم شه همه حیران و مضطر
چو شاه ماهیان آواز قنبر
شنید آمد سوی ساحل بلشکر
چو نام شاه مردانرا شنیدند
همه از خوف دست از جان بریدند
بیکجانب تمامی صف کشیدند
جمال شاه مردانرا چه دیدند
چو مرغ نیم بسمل میطپیدند
بشه گفتند شاها این بدیهیست
که بی مهر تو نتوان در جهان زیست

بجو حکم

چو حکم تو به بر و بحر جاریست
که شاها زود گو حال خبر چیست
که ما را بیش ازین تاب و نظر نیست
ابا شیر خدای سرور دین
وصی مصطفی ختم النبیین
چه باشد خدمت ای دارای تمکین
شه دین گفت فرزند شه دین
شده غرق اندرین دریای پر کین
با اسباب سپاه بیکرانش
درین دریا فرو شد کاروانش
من اینک از شما خواهم نشانش
که خواهم از سر نو داد جانش
به نزدیک من آرید استخوانش
چه بشنیدند در دم باد گشتند
خط تسلیم را بر دل نوشتند
تفحص کن بهر جانب گذشتند
ز سر تا پای دریا را بگشتند

نه بدند استخوان نومید کشتند
همه چشم تفحص را کشادند
میان بحر دد کردش فتادند
بهر جا جستجوی خود بدادند
دکر باره سوی ساحل فتادند
بپای شاه مردان سر نهادند
بشه کفتند چون مادر کذشتیم
خط فرمان تو بر جان نوشتیم
ازان دو جمله غمکین باز کشتیم
که شاها سر بسر دریا بکشتیم
ندیدیم استخوان نومید کشتیم
تراچون قدرت و جاه و جلالست
دلت اکاه از هر قیل و قالست
تو میدانی که دریا را چه حالست
فره تا رفت کشتی پنج سالست
بدریا زو نشان جستن محالست
بدین چه کشتیها نهان رفت
(دریا)
زخلق او همه نام نشان رفت

زبرکی

ز هر کس هرچه بود از جسم جان رفت
تن ایشان بخورد ماهیان رفت
چه کشتی بلکه لنکر در میان رفت
چه دریا ادمی خواره یکی نیست
نهنک و مار و ماهی اندکی نیست
درین دریا نشان زندکی نیست
شه دین کفت زینمعنی شکی نیست
ولی انکشت اویک بند باقیست
چه کشتیها فرو رفتند یکسر
بخورد ماهیان شد لعل و کوهر
زانکشت پسر یک بند اضغر
فلا نجا مانده زیر سنک (احمر)
برو تعجیل نزدیک من اور
علی چون اینحکایت را بیان کرد
فغان برخواست در دم ازن (مرد)
ملک در عرش شه را افرین کرد
امیر ماهیان خود رفت اود

به قنبر داد و قنبر پیش شه برد
نظر قنبر چو سیمایش افکند
بحدّ لرزه بر اعضایش افکند

بیاورد و بسی برجایش افکند
لبشه بنمود زیر پایش افکند
شه مردان ردا بالایش افکند

بعلم کشف ان اصل ایجاد
طلسم روح بر ان جسم بنهاد
در گنج سلونی راچه بگشاد
ندای قم باذن الله در داد
جوان شد زنده در پایش افتاد
نظر چون کرد شه را پیش خود دید
چگویم من که چون شد حال گرید

رخش بشکفت از شادی چه خورشید
سر و رو در کف پایش بمالید
ز روی شوق دست و پاش بوسید

همان نوعی که اول پیکرش بود
همان کاکل که جای افسرش بود

همان

همان زلفین چون مشک ترش بود
همان خلعت که اول دربرش بود
همان زینت که از پا تا سرش بود

نمیشد ظاهر از انماه کامل
نه از اب و نه از خاک و نه از کل

همه اعضای او بیشک مکمل
باب و تاب حسنش به زاول
ز فیض فضل ان حلال مشکل
رسانده انکه زیادتر ابا کمال ل
پس از پا بوس شه بنشست فی الحال
حکایت کرد پیش شه بهر حال
ز اعجاز شه با دانش هوش
دل خاقان بنوعی گشت در جوش
که خود را کرده از شادی فراموش
پدر زان شادکامی گشت بیهوش
پس از مهر بگرفتش در اغوش
نگاه افکند چون شد وی فرزند
دلش رفت از مه دلجوی فرزند

سرش بنهاد بر زانوی فرزند
بهوش اورد جمالش بوی فرزند
منوّر کرد چشم از روی فرزند
چه داد ان شهسوار دین و ایمان
بفرزند شه چین جوهر جان
پس انکه از ره اخلاص احسان
شه چین با همه اعیان و ارکان
به پیش شاه مردان شد مسلمان
ز دل رغبت سوی دین مبین کرد
قبول حکم خیر المرسلین کرد
ثنای خالق جان افرین کرد
پس از روی وداع شاه دین کرد
به چندین عیش عزم شهر چین کرد
ز حکم شاه خلق چین ماچین
بعزم چین همه بستند ائین
یلان رفتند چون در خانه زین
پس امد بنزدیک شه دین

که من روی

که من روی ندارم در ره چین
مرا فارغ ز فکر این و ان ساز
خلاص از کفتکوی این جهان
ساز
دکر ده معجز خود را عیان ساز
ز لطف خود مرا باز استخوان
ساز
درین دریا پر شود م نهان ساز
شدی چون اکه از هر خوب و زشتی
جز اری تو از هر سر کذشتی
توئی چون اکه از هر سر نوشتی
که من خود امدم با پنج کشتی
همه یاران چه حوران بهشتی
همه از خانمان خود کذشتند
خط فرمان من انجان نوشتند
باب بحر خاک خود سرشتند
درین دریا بما همراه کشتند
ز نوح زندکانی دست شستن

چه سان کردم بسوی چین روانه
برخویشان چه سان ادم بهانه
خجل کشتم کنون اندر میانه
من اکنون کردم تنها بخانه

شوم تیر ملامت را نشانه
من و یاران همه افتان وخیزان
بهمراه غلامان وکنیزان
درین دریا شدیم ازجان کریزان
کسان دارند هریک ان عزیزان

همه از بهر ایشان اشک ریزان
تمام چین اکر در دانه کردد
برای من چه زندان خانه کردد
همه خویشان من بیکانه کردد
برایشان خانه ماتم خانه کردد

برای عیش شان ویرانه کردد
چه من درچین روم بی یار همدم
ببینم اندوه و رنج چشم پرنم

سیه پوشیده

سیه پوشیده خلق چین بماتم
حیات من چو کار اید در اندم

که بینم دوستان در چنین غم
بامید وصال زندکانی
نشستم من بهجرانی که دانی
خجل کشتم چو درچین جوانی
همان بهتر که کردم با نفانی

که بی یاران نخواهم زندکانی
پس از کریه چو مست بیدل افتاد
چه مستان بیخود لا عقل افتاد
به پیش شاه درخاک وکل افتاد
پدر را باز اتش دردل افتاد

بجانش پیش عقده مشکل افتاد
پسر را چون بدین محنت قرین دید
ازین سو دادل خود را غمین دید
بدرد و رنج اورا همنشین دید
ولیکن معجزی از شاه دین دید

بلطف بیکرانش داشت امید
پسر هر پیش سلطان ولایت

ز اندوه فراغ بی نهایت
نمود از هجر یاران پس شکایت

جوان چون کستراینده انحکایت
خوش امد شاه مردان ابغایت

جوان چون داشت در کفتار قوّت
بجا اورد او حقّ اخوّت

پس انکه وارث علم نبوّت
بکفت این است ائین فتوّت

همین باشد ره رسم مروّت
شه دین اسمان عزّ و تمکین

که عالم از وجودش یافت تزیین
همانم کفت با شهزاده چنین

کزین پس غم مخور دلشاد بنشین
نظر بکشا جوانمردی ما بین

تو را چون نیست اکاهی بحالم
نه واقف تو از کنج کمالم

که من سرّ

که من سرّ خدای لایزالم
توّ با ما و چه غم داری زعالم

دلت را شاد کردانم مخور غم
به هر کاری که من همّت کمادم

اگر کردون بود از جا درآرم
به یکدم در ده هجرانت سرآرم

مرادت از دل دریا برآرم
ترا کی من بدین خواری گذارم

منم مقصود جان مستمندان
منم شاهنشه همّت بلندان

منم داناترین هوشمندان
منم درمان درد دردمندان

منم شادی رسان اهل زندان
منم شاه جهان و سرّ سبحان

که از من یافت رونق دین دایما
منم زینت ده وادی امکان

منم گنجینهٔ دار فضل یزدان
بدست من کلید خلق و نیران

منم آنکس که اندر عالم خاک نمیباشد ز مشکلها مرا باک
منم اصل وجود عقل ادراک من افکندم بامر ایزد پاک
ز بحر لامکان کشتی در افلاک شکّ را
منم مولا همه جنّ و ملک را که سازم دور از هر سینه
منم مرشد سما و هم سمک را منم سلطان همه ملک ملک را
که گردش میدهم چرخ فلک را
بیکدم تا نمائی فتح عینین نمایم حلّ مشکلهای دارین
بود قایم بمهرم قاب قوسین ارادت گر کنم یکطرفة العین
ز حرف کن بشویم لوح کونین
منم حاکم بهر پیر و جوانی منم عالم به هر راز نهانی
مرا غیر از پیمبر نیست ثانی چه خواهم از سر نو داد جا
بنا سازم زمین و آسمانی
بود روز و شب ز لطف کردگاری رسانم روزی هر مور و ماری
نمیخواهم من از مخلوق یاری بفضل ایزد در هیچ کاری
بجز من نیست صاحب اختیاری
منم زین خلق چندین سال سابق تمامی را منم هادی و مطلق
اگر خواهم نمایم ماه را شق بیا اکنون نظر کن قدرت حق
که چون آرم برون از بحر زورق
ارادت کرد ابن عمّ احمد که سازد معجز خود را مجدّد
که

که از حکم خدای فرد واحد همان دم جبرئیل آمد ز سرمد
بنزد سیّد کونین محمّد
بگفت ای مقتدای قل تعالوا پیام خالق از جبرئیل بشنو
فرستاده ز بلشت قصهٔ نو که بالای فلانه کوه بر رو
نه تنها بلکه با خیل حشم رو
برو بر کوه بر لشکر درایت که تا بینند اصحاب هدایت
به بین احسان و لطف بی نهایت ولایت ز سلطان ولایت
عنایت بین ز عمّان عنایت
روان گردید پیمبر بر سر کوه زمین گردید طی بی رنج و مکروه
بدون غصّه و تشویش و اندوه محمّد چون بر آمد بر سر کوه
بدیدند لب دریا است انبوه
تماشا کردن آن خلق گزین را که میدید او امیر المؤمنین را
نظر چون کرد خیل شاه دین را بدیدند میان سلطان دین را
که بر مالید از دست آستین را
ستاده آن شه ملک امامت بگردش محشری همچون قیامت
بمعجز آن در بحر کرامت به تمکین و وقار آن سرو قامت
بناف بحر زد دست ولایت
ید الله راچه در دریا در آورد بدریای غریقش لنگر آورد
بماهی رنج و محنت را سر آورد ز دریا کرامت گوهر آورد
به هر انگشت یک کشتی در آورد
شه دین ناخدای بحر کوثر برون آورد کشتیها سراسر

ز امر شهسوار کشور دین بکشتی‌ها خلایق رفت خوشنود
چه هر کس از مکان خود بیاسود شه دین باد را آنگاه فرمود
که کشتی‌ها میان چون کاه بربود
بساعت جمله کشتی‌ها ز جا رفت بسان گرد بر سوی هوا رفت
همان دم جانب شهر خطا رفت
همی رفتند شاه دین و یارا در آن کشتی نشسته چون سلیمان
هوا طی بامر شاه مردان چه کردید از هوا کشتی نمایان
همه اهل خطا گشتند حیران
تمامی مضطرب در هر کناره ز وحشت جمله را دل پاره پاره
بُد کرده جمله بی شماره سراپا دید کشتی چون ستاره
همی کردند مرد و زن نظاره
یکی گفتا که ابر سهمگین است یکی گفتا بلای این زمین است
یکی گفتا که مرگ اندر کمین است چه شد معلوم کو سلطان دین است
بخدمت همرهش خاقان چین است
خطائیها بساطات خطائی مهیا کرده بهر آشنائی
چه بهر شه معین کرده جائی باستقبالشان شاه خطائی
برون آمد برسم پادشاهی
بیامد پیش شاه دین بوسید زهرا بسوی خانه برد آن مهر و مه را
ز شادی سود بر گردون کله را در تخت زر نشانید آن دو شه را
بجا آورد خدمتها سپه را

با اسباب و صلاح گنج گوهر بهر کشتی سه پانصد مرد دیگر
مهیا خوردنی با خلعت زر
همان مال بضاعت پشته پشته همان سیم و زری از حد گذشته
جوانی هم بصورت چون فرشته از ایشان یکسر مو کم نگشته
بزیبائی ز اول در گذشته
ز کشتیها قدم بیرون نهادند تو گوئی تازه از مادر بزادند
زبان در مدح شاه دین گشادند خلایق جمله در حیرت فتادند
نبی را با ولی صلوات دادند
شه دین گوهر دریای ایجاد در دین را بروی جمله بگشاد
صدای غلغله در چرخ افتاد ز شاه دین همه گشتند دلشاد
که شاه اولیا را آفرین باد
دل شهزاده از محنت در آمد رخش را آب و رنگ دیگر آمد
هوای شهر حسنش بر سر آمد غریو از جمله یاران بر آمد
شه چین از غم دوران سر آمد
پیمبر با همه اصحاب و خادم که بر آن کوه می بودند قائم
ثنا خواندند بر خلاق اعظم محمد سید و اولاد آدم
پس از شکر خداوند دو عالم
شه دین را نبی بنمود تحسین چه از وی دید این اعجاز آئین
پس آن شاه سریر عز و تمکین دعا کرد بر جان شه دین
همه یاران ز جان گفتند آمین

دهم

تمام شهر از دانا و نادان   چه آن دیدند گردیدند حیران
به بوسیدند پای شاه مردان   شه مردان علی عمان ایمان
نخستین ساخت ایشان را مسلمان
میان خلق عید تازه انداخت   خلایق را ز ایمان پیرهن دوخت
بت بتخانها را سر بسر سوخت   بر ایشان چون چراغ دین برافروخت
ره رسم مسلمانی بیاموخت
نشانید آنگهی شاه گدا را   بیک مجلس غریب آشنا را
نوازش کرد اهل مدعا را   پس آنگه دختر شاه خطا را
چه دختر اختر برج صفا را
که بودی ماه خور لیل و نهاری   گل اندامی دلارامی نگاری
خوش الحان عندلیب گلعذاری   نمود از راه رسم شهریاری
بفرزند شه چین خواستگاری
زحل عقد این معنی چه بستند   همانم رشته خدمت گسستند
سر و دست رقیبانرا شکستند   همه شاهان بیکدیگر نشستند
دو گوهر را به یکجا عقد بستند
قضا میخواست تا ز دفسوسی   قدر بنمود آخر جابلوسی
ز شربت کرم شد پیمان بوسی   در این بستان سرا آمد تبسی
نکرده کس بدین خوبی عروسی
پسر را گر جفائی بر سر آمد   ولی آخر دلش از غم بر آمد
که ماه گردر کنارش دلبر آمد   مراد عاشق مسکین بر آمد
شه چین را غم دوران سر آمد

بگفت

بگفت آنگاه آن دارای تمکین   که کشتی را دیگر بستند آذین
همانندم پادشاه چین ماچین   دیگر ره رفت کشتی شه دین
روانه ساخت کشتی را ره چین
برون رفتند شاه دین و یاران   ز کشتی ها همه خوشحال و خندان
از ایشان شهر چین چون شد گلستان   بزرگ و خورد شهر چین بصد جان
همه گشتند پیش شه مسلمان
همانم باد چون هم را نکاشند   بکوه و دشت دامن کشترانند
غراب تخت بر گردون برانند   چه باد آن بیج کشتی را دوانند
همان ساعت بملک چین رسانید
ز فیض شهسوار کشور دین   هدایت یافت خلق چین ماچین
تمامی آن ولایت یافت تزئین   بدولت سرفراز آمد شه چین
بسوی مکه باز آمد شه دین
چه شد در مکه آن سلطان دوران   همه اصحاب گردیدند حیران
چه دیدندش همه والا تباران   شکفت از روی گل مقصود یاران
ثنا خوانش چه فارغ صد هزاران
هر آنکس خدمت آن شاه دریافت   تو گوئی معدن لعل گهر یافت
بدنیا و بعقبی هم ظفر یافت   خوشا فارغ که از حضرت نظر یافت
دلش از سر مهر او خبر یافت
هر آنکس شاه دین را جاکری کرد   دل جان را ز محنت هم بری کرد
به فردوس برین هم مهتری کرد   خوشا آنکس که بخشش یاوری کرد

بسوی اینچنین شه رهبری کرد
حسن هم چاکر سلطان دین است
سگ کوی امیر المؤمنین است
دلش قایم از آن حبل المتین است
بهر کاری شه دینش معین است
خوشا آنکس که کار او همین است

تعبیر خواب از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام

منقول است که هرکه خوابی بیند و تعبیر او خواهد باید که از ماه چند روز گذشته بعد از شب از سوره قرآن بشمارد و بعد از آن آیه بشمارد و معنی آیه علامت تعبیر است شب اول فاتحه الکتاب است و آیه بسم الله الرحمن الرحیم است باتفاق علمای اهل بیت و آن اسم الله است و معنی آن مستفاد میشود که نزدیک حق تعالی از کارهای ما میرسد که سبب خوشحالی او میشود و در قول جمعی الحمد لله رب العالمین و چنین مستفاد میشود که نعمت مجدد که قبل از این نبوده باو برسد که اهل بیت را شکر آن نعمت باید گفت و اول شب دویم سوره بقره است و آیه دویم ذلک الکتاب است مستفاد میشود حکمی یا مکتوبی باو برسد که سبب خوشحالی او و منزلت و جاه او باشد شب سیم سوره آل عمران نزّل علیک الکتاب مستفاد میشود که سه چیز متعاقب یا سه حکم یا سه مکتوب که حضرت آن را اراده که باعث ترقی جاه و منزلت و خوشحالی او باشد شب چهارم سوره نساء است فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه مستفاد میشود دیناری مجدد یا مالی بخواب بیننده و چیزی خوب هدیه عظیم باو برسد شب پنجم سوره مائده است و آیه احلت لکم مستفاد میشود که از مال اهل کتاب یهود و نصاری منفعتی بخواب بیننده برسد شب ششم سوره انعام است و آیه الم یروا کم اهلکنا مستفاد میشود که خبر ناخوشی از صاحب جاه برسد

سوره هفتم اعراف و آیه هفتم و الوزن است مستفاد آن است که کاری از کارهای خود
محکمی بفرماید بعضی از ایشان چند بن سعی کنند که باعث رفعت ایشان باشد و بعضی نقض
کنند که باعث افتادن ایشان باشد از نظر خواب بیننده باب هشتم سوره انفال است
آیه هشتم لیحق الحق مستفاد میشود شخصی مدعی دعوایی باشد و در برابر شاه حضور و امثال
آن برند و بر ایشان معلوم میشود که حق بجانب خواب بیننده است باب نهم سوره برائة
و آیه نهم و ما بایت الله است مستفاد میشود که شخصی که دعوایی یا قطع معامله پیش خواب
بیننده آید و از آنجا مال حرام بکار بیننده برسد باب دهم سوره یونس است آیه دهم
دعویهم فیها سبحانک اللهم است مستفاد میشود که از خواب بیننده خیری یا عملی صالح در وجود آید
در وقت [illegible] نفعی باشد باب یازدهم سوره هود است و آیه یازدهم الذین صبروا
مستفاد میشود که کاری پیش خواب بیننده آید [illegible] مشکل باشد چون تغییر آنکه توجه
یکماهی [illegible] ایام باشد باب دوازدهم سوره یوسف است و آیه او قال انی لیحزننی است
مستفاد میشود که عزیزی یا اولادی دور افتد و عاقبت آن دور افتاده خبر باشد
و صلاح حال آنکه در ترقی بهم رسد و عاقبت بسیار خوب شود باب سیزدهم سوره رعد است
و آیه او و یسبح الرعد مستفاد میشود که خبری از موجب ملال خاطر صاحب خواب باشد
یا و برسد باب چهاردهم سوره ابراهیم است آیه او و لنسکننکم مستفاد میشود که دولت
دشمن او بصاحب خواب رسد باب پانزدهم سوره حجر است [illegible] و لنسالوا الیما
سلطنت مستفاد میشود اینکه شخصی با حساب صاحب خواب گفتگوی باطل کنند و [illegible] رسد

و کار صاحب خواب خوب باشد باب شانزدهم سوره نحل است و آیه او و علامات و بالنجم
مستفاد میشود اینکه صاحب خواب در حالت غم حال اهل که داشته از جانب بزرگی و عظیم بهره یابد
باب هفدهم سوره بنی اسرائیل و آیه او و کم اهلکنا من القرون مستفاد میشود که خبر ملال
و حزن صاحب خواب بوده باشد اما عاقبت او بخیر باشد باب هجدهم سوره کهف است
و آیه او و تحسبهم ایقاظا مستفاد میشود که منزلی یا ملکی بجهه تصرف صاحب خواب باید قبل از این
خبری چند با و برسد و آخر معلوم شود که خبرها کذب است باب نوزدهم سوره مریم است
و آیه او قال انما انا رسول ربک مستفاد آنکه رسولی از جانب بزرگی با خبری از خاطرخواه
او باشد یا و برسد باب بیستم سوره طه است و آیه او فالقیها فاذا هی مستفاد آنکه زمان
مشکل گیری آید و بجهت تصرف او در آید باب بیست و یکم سوره انبیاست آیه او ام اتخذوا
مستفاد آنکه کسی با او هم چشم بوده باشد بر طرف شود باب بیست و دوم سوره حج است و آیه او
کلما ارادوا مستفاد اینکه صاحب خواب را قضیه پیش آید که موجب ملال او باشد و آنچه سعی کند
خلاص نشود باب بیست و سیم سوره مؤمنین و آیه او و لقد ارسلنا مستفاد آنکه ضرری خوب از جانب
[illegible] و او با و [illegible] بجهت کسی کند او با و رکند باب بیست و چهارم سوره
نور است و آیه او یوم تشهد علیهم السنتهم آنکه صاحب خواب را کبر و عزت و جلالی پیش
آید و حشم بر او غالب آید صاحب خواب بر او تحت خواهد افتاد باب بیست و پنجم فرقان است
و آیه او و یوم تشقق السماء آنکه [illegible] عظیم و [illegible] ناخوش پیش او آید باب بیست و ششم سوره شعرا است

مضیق

وایه او قال انکم انکه شخصی بسیار بر طرب با خوبی کرئی بر دان شخص اید در خواب بیند
و در خواب بر خصم غالب اید بیست و هفتم سوره نمل است وایه او قال سننظر اصدقت
انکه جاسوسی خبر بان کس بر ساند و شخص ان خبر در اید که ان خبر راست نباشد بیست و
هشتم سوره قصص است وایه او قال انی ارید ان انکحک انکه هیچ پیش صاحب
خواب اید که ان شخص محزن باشد و در تقدیم ان و بران علم نباشد که کدام پیش کننده
بیست و نهم سوره عنکبوت است وایه او ائنکم لتاتون الرجال انکه صاحب
خواب ما مر گردد [illegible] جمعی اگر قبول نتماید ، ایشان خصومت کنند و بر ایشان
ظفر یابد سی ام سوره روم است وایه او [illegible] است انکه صاحب خواب را
امر پیش اید و جماعتی خواهند دور از ان امر بر گردانند و او سعی کوشش
بکند و ان شخص ایشان بر صواب نباشد

والله اعلم

[illegible] رقمه جوارب را از کتاب [illegible]

[illegible] در [illegible] ... [illegible]

[illegible]

۲۰۹ دیده شود در همان رو [illegible] ظاهر گردد

۲۰۹ در نسخه [illegible] آمین بود در دو نسخه حضرت سلمان رضی الله عنه

۱

اللهم صل علی محمد و آل محمد واغفر لمن اغتبته او سمعت غیبته

[illegible]

این عبد روسیاه محمود ابن مرحوم ملا احمد علی عفی الله له التماس دعا دارم از ناظرون

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلاة علی محمد
وآله اجمعین چنین گوید ابو الفضل حبیش بن ابراهیم بن محمد
تفلیسی که چون از تصانیف کتاب صحت بدن بپرداختم نگاه
کردم در کتاب اصل تعبیر که بفارسی ساخته بودند کتابی جامع
واضح نیافتم چنانکه کسی ساخته و تاویل هر خوابی را از اقوال استادان
این علم از جهت و برهان دران بیان کرده باشد بطریق اختصار و
هر خوابی بترتیب حروف مرتب و مشروح بیان نموده چون بدین
نحو کتابی ندیدم که مفید باشد درین علم جهد کردم و رنج بر خود نهادم
تا این کتاب بساختم از بهر معالجت نظر همایون سلطان معظم
شاهنشاه اعظم السلاطین العرب والعجم مالک رقاب الامم

عز الدنیا والدین غیاث المجاهدین قاتل المشرکین سلطان الروم
ابو الفتح ارسلان بن مسعود اطال الله بقائه به نسق حروف معجم بفارسی
واضح جمع آوردم از کتبی که دران علم مشهور بود چون از کتاب دانیال
علیه السلام و کتاب تقسیم امام جعفر الصادق علیه السلام و کتاب جامع محمد
بن سیرین و کتاب دستور ابراهیم کرمانی و کتاب ارشاد جابر مغربی و
کتاب بیان التعبیر عبدوس و کتاب تعبیر اسمعیل اشعث و کتاب کنز الرؤیا
ماحرنی و کتاب تعبیر حافظ بن اسحق و کتاب حل الدلائل و کتاب مبادی
التعبیر و کتاب ایضاح التعبیر محری و کتاب کافی الرؤیا و کتاب تعبیر معروف
بفارسی و کتاب مفرح الرؤیا و کتاب تحفة الملوک و کتاب منهاج تعبیر
خالد اصفهانی و کتاب مقدمة التعبیر و کتاب حقایق الرؤیا و کتاب جعفر
بن شاهویه و کتاب متفرق از کتاب هر یک که دران علم تصنیف کرده اند
پس اختیار کلام این کرده که ذکر کرده شد و نام این کتاب کامل التعبیر
نهادم زیرا که دران علم کتابی ازین کاملتر بپارسی نساخته اند وانچه اصنافست
همه کس را احتیاج است بدین کتاب و هر که این تعبیر در نظر دارد از همه
تعبیرهای بی نیاز است و از قول استادان این ضعیف اقوال پیش کس را

یاد کرد که هر یک در عصر خود یکانه دهر بودند اول اقوال دانیال حکیم علیه السلام
که در زمان بخت النصر بود امام جعفر الصادق علیه السلام محمد بن سیرین جابر
مغربی و ابراهیم کرمانی و اسمعیل بن اشعث اندر فضیلت این علم بدانکه
علم تعبیر علمی بزرگست و شریعتی که حق سبحانه و تعالی یوسف پیغمبر علیه السلام
در وی منت نهاد چنانکه فرموده در کلام مجید و کذلک مکنا لیوسف
فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
گفت اول چیزی که از آثار نبوت حق تعالی به محمد صلی الله علیه و آله داد آن
بود که فرشته مقربی را در خواب دید که گفت ای محمد بشارت باد ترا
که حق تعالی از جمله انبیا مکرم کردانیده ترا اختیار کرد و خاتم انبیا
کردانید قوله تعالی ولکن رسول الله و خاتم النبیین پس رسول صلی الله علیه و آله
بیدار شد خواب نبوت خیر و اقبال است و بعد از شب معراج خواب
دیگر دید چنانکه ایزد تعالی فرموده لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق
لتدخلن المسجد الحرام تا فتحا قریبا و در قصه ابراهیم علیه السلام گفت
انی اری فی المنام انی اذبحک تا انجا که کذلک نجزی المحسنین
و در خبر چنین آمده است که این معجزه یوسف علیه السلام بوده و دیگر
انکه

انکه بعضی انبیا که مرسل بودند ایشان را الخواب کرامت بوده و هشام بن
عروه از پدر خود روایت کند که او گفت در تفسیر این آیه که حق تعالی فرموده
لهم البشری فی الحیوة الدنیا حق جل و علا مر بشری خواب صالحان خواسته است
که مرد صالح خویش را خوابی بیند و در تصدیق این آیه که اگر همه را یاد کنیم
آیات و اخبار بسیار است و در خبر آمده است از انس که رسول صلی الله علیه و آله
گفت الرؤیا جزء من ستة و اربعین من النبوة یعنی خواب مرد صالح جزوی
از چهل و شش جزو از پیغمبری باشد و این خبر از بهر آن گفت که رسول صلی الله علیه و آله
چهل و شش ساله بود که وحی آمد و شصت و سه ساله بود که از دنیا رحلت فرمود
میان وحی و رحلت از دنیا بیست و سه سال بود و آنچه خواسته بود بخواب
میدید اندر مدت شش ماه از بیست و سه سال یک بهر از چهل و شش بهر است
و رسول صلی الله علیه و آله بدین معنی میگفت که الرؤیا جزء من ستة و اربعین
جزء من النبوة المقصود این کتاب به پنجاه و سه باب مبوب کردانیده
شد و بالله التوفیق باب اول در دیدن حضرت عزت و فرشتگان
و بهشت و ستارگان و کرسی و آسمان و دوزخ و صراط و پیغمبران و قیامت
باب دویم در دیدن آفتاب و مهتاب و ستارگان و رعد و برق و یخ

در رفتن باب سیم در دیدن روشنائی و تاریکی و شمع و چراغ و قندیل
و آتش و شعله باب چهارم در دیدن کوه و تل و ریگ و بالا و نشیب و خاک
و بیابان و گچ و آهک و خشت پخته و خشت خام و در و دیوار باب پنجم
در دیدن دریا و چاه و حوض و آب روان باب ششم در دیدن شهر و
شهرستان و قلعه و مسجد و منبر و مناره باب هفتم در دیدن سرا و بستان
و گرمابه و کوشک و دکان و آسیا و نردبان و ناودان باب هشتم
در دیدن مشک و عنبر و عود و کافور و صندل و گلاب و زعفران و روغن
خوش و روغن ناخوش و هر چیزی که بوی خوش دارد یا صورت نیکو باب نهم
در دیدن مردم پیر و مرد جوان و زن پیر و زن جوان و کودک باب دهم
در دیدن غسل کردن و دست در دست شستن و تیمم کردن و حج و عمره
و زکوة مال دادن و صدقه دادن و خلعت کردن باب یازدهم در دیدن
خلیفه و امام و قاضی و خطیب و فقیه و پیمانه و ترازو و کیل باب دوازدهم
در دیدن کراسه و قلم و دوات و لوح و منشور و قباله و نامه و مداد باب
سیزدهم در دیدن مردمان بسیار و گوشت و پوست و اندام مرد و زن
و اخوان و نقصان اندر تن مردم باب چهاردهم در دیدن کلید و در و بان
دالان

و تخت و کرسی و سراپرده و عمارت و محمل و صندوق و گردون و ستون و فرش
و بالش و حجره و قبه و تشت و در و دان گشادن و بستن و از جایگاه تنگ بیرون
آمدن باب پانزدهم در دیدن دیگ و دیگدان و تنور و دود و خاکستر باب
شانزدهم در دیدن رگ زدن و حجامت کردن و ستردن موی و موی باز
کردن و ریش بریدن و درد اندام افتادن و آماس کردن و زیادت و نقصان
در اندام پدید آمدن باب هفدهم در دیدن پستی و بلندی و درازی و کوتاهی و آنچه
وریم باب نوزدهم در دیدن درختان و میوه و سبزه و ریاحین و مرغزار
باب بیستم در دیدن نان خورش و حلوا و نان خورش و انگبین و شکر و نان
و غیره باب بیست و یکم در دیدن تره و پیاز و سیر و نمک و غیر آن باب بیست و دوم
در دیدن کاسه و شراب و دارو و فقاع و زهر و شیر و قی کردن و اسهال باب
بیست و سیم در دیدن جواهر و یاقوت و مروارید و دینار و درم و نقره و مس
و جمره و اعداد و آبدستان و سبو و کوزه و آنچه مانند آن باشد باب
بیست و چهارم در دیدن لباس و انگشتری و جامه پوشیدن و کلاه و طیلسان
و دستار باب بیست و پنجم در دیدن عروسی و کنار گرفتن و بوسه دادن و صحبت
کردن و آنچه بدین ماند باب بیست و ششم در دیدن غل و بند و دام و زندان و سوزن

و دوختن جامه و دکان باب بیست و هفتم در دیدن سلاح و آلت حرب و آنچه
بدان ماند باب بیست و هشتم در دیدن غم و شیم و موی و سینه و فصاد و دیدن و مانند
آن باب بیست و نهم در دیدن نابینا و کارد باب سی ام در دیدن بساط و حجله
و زندان و گورستان و مرده و جنازه و مانند آن باب سی و یکم در دیدن
تازیانه زدن و گردن زدن و دست و پای بریدن و پاره پاره کردن
مردمان باب سی و دوم در دیدن نای زدن و سرود گفتن و بازی کردن
و شطرنج و نرد باختن و چنگ زدن باب سی و سیم در دیدن خرید و فروخت
چون بها کردن و نرخ ارزان کردن باب سی و چهارم در دیدن پریدن
در هوا و از هوا فرود آمدن و مانند آن باب سی و پنجم در دیدن ستور و
بهایم و سخن گفتن با ایشان باب سی و ششم در دیدن بیم و فزع و گریختن
از دشمنان و سباع و گریستن و منازعت کردن باب سی و هفتم در دیدن
قصاب و حیوان کشتن و پوست کندن و مانند آن باب سی و هشتم در دیدن
خرگوش و گوره خر و اندامهای ایشان و مانند آن باب سی و نهم در دیدن
گاو نر و گاو ماده و گوساله باب چهلم در دیدن پیل و گاومیش و انواع
و اندامهای ایشان و مانند آن باب چهل و یکم در دیدن خوک و بوزینه و موش

[illegible]

و عنکبوت باب چهل و دوم در دیدن دد و دام مثل پلنگ و گرگ و مانند آن
باب چهل و سیم در دیدن مگس و پشه و سرزنه و زنبور و شپش و مانند آن باب
چهل و چهارم در دیدن مار و کژدم و زهر و موت و مانند آن باب چهل و پنجم
در دیدن دجال و شیاطین و جادوان و مانند آن باب چهل و ششم در دیدن
پیشه کاران و اجناس ایشان و آنچه بدان ماند باب چهل و هفتم در دیدن آنچه
دلیل کند بر درازی عمر پادشاهان و نیکوکاریشان و آنچه بدان ماند و دلیل
سعد و نحس باب چهل و هشتم در دیدن عبادت کردن و شکر و استغفار نمودن
و حمد و ثنا گفتن و دعا کردن و قرآن خواندن و نماز کردن و طیب زدن
داشتن و مانند آن باب چهل و نهم در دیدن زلزله و آب و آتش افتادن
و مانند آن باب پنجاهم در دیدن جهود و گبر و ترسا و کنشت و کلیسا و
مانند آن باب پنجاه و یکم در دیدن مرغان باب اول در دیدن حضرت
عزت اگر حضرت عزت را در خواب بیند در آن شهر عدل و انصاف و فرح
بیند و مال بسیار شود و فرزند بسیار گردد و دوستان همایان خداوند و
اگر کسی ایشان را در خواب بیند در نعمت دو جهانی افتد اگر کسی ملک الموت را
در خواب بیند که جان وی میستاند یا در خواب بیند که جان میکند باید که زود

توبه کند که اجل وی نزدیک رسیده اگر در خواب بیند ملک الموت جان وی
بستد زندگانی وی دراز گردد اما ترسان باید بود اگر در خواب بیند
که فرشته نزد وی سلام کرد در دو جهان ایمن گردد و بهشت جاودان یابد اگر
پیغمبران را در خواب بیند رحمت و نعمت و راحت دو جهان یابد اگر [illegible]
در خواب بیند علم و زهد و سرور و نعمت و فرح و راحت و ایمنی و ثبات رتبت بود
و خیر و برکت یابد ستارگان در خواب دیدن بلندی و رفعت و سلطنت و نعمت
و مرتبه بود اگر در خواب بیند که در آسمان گشاده شد روزی فراخ گردد
اگر در خواب بیند طعام یا میوه بهشت میخورد مال حلال یابد و عالم گردد و اگر
در خواب بیند که شراب میخورد دانا گردد اما دوزخ در خواب دیدن خشم
خدای تعالی بود و هیچ نیکو نبود اگر در خواب بیند طعام دوزخ میخورد آنکس
طلب معصیت کند اگر صراط در خواب بیند ضعف و سستی و خطر و بیم گناه و
هول باشد اگر در خواب بیند که از صراط بگذشت از غمهای جهان ایمن
گردد اگر در خواب بیند که ترازو کشیده قاضی آن شهر بعدل و انصاف کوشد
قیامت در خواب دیدن هول و بیم و فزع باشد و آخر خداوند خواب
بالا گیرد باب دوم در دیدن آفتاب و ماهتاب و آنچه ذکر رفت آفتاب
بخواب

بخواب دیدن از نزدیکان سلاطین شود یا قاضی یا عالم شود اگر ماهتاب
در خواب بیند میان قوم مهتر گردد اگر در خواب بیند ماه در کنار او یا ماه اندر
سرای او افتد اگر سزاوار مهتری بود کار او بالا گیرد و اگر غائب باشد
بازبخانه خود آید اگر امید فرزند دارد نرینه بود و نیکو روی گردد و اگر
کسی در خواب بیند که ماه گرفته بود آنکس به بدنامی منسوب گردد ستارگان
در خواب دیدن بر سیزده وجه است برادر و فرزند و بندگان و شاگردان
و فقها و علما و قضاة و خلفا و وزیران و دبیران و خزانه داران و مردان
جنگ جوی اگر در خواب بیند که ستاره در کنار او افتاد آنکس را خوبست
و دولت رسد و یا وی را پسری آید اگر ستاره را داند که کدام است آنچه
تعلق بدان ستاره دارد بباید چنانچه مثلاً مشتری در خواب بیند قاضی یا وزیر
یا خازن هلاک گردد اگر در خواب بیند که برابر ماه نشستی و همی رفتی
آنکس پادشاه گردد اگر سزاوار آن باشد و الا بمراد خود برسد باران
در خواب دیدن رحمت و برکت و نعمت و شادی و فراخی روزی بود
اگر مستور باشد و اگر فاسق بود در بلا و حرب و بیماری و قحط افتد اگر در خواب
باران آهسته باشد [illegible] اگر باران و باد تند باشد با گرد و تاریکی جور

سلطان بود اگر در خواب آواز میشنود بوقت باران در ان موضع خیر و برکت
پدید آید اگر در خواب بیند که باران و رعد و برق بهم است بیم فزع بود
باد در خواب نعمت و راحت و شادی از غم بود ژاله در خواب دیدن که بوقت
نباشد بلا بود و اگر در خواب بیند که برف و یخ جمع میکرد مال جمع کند و عیش
خود خوب گذراند اگر در خواب بیند برف یا یخ همی خورد مال حلال بخوبی
و خوشی خورد و میراث حلال یابد اگر بیند باران با هیبت آمد در ان موضع
لشکری آید و یا قحط و یا مرگ مفاجات پدید آید باب ششم در دیدن دریا
و چاه و حوض و آنچه ذکر رفت دریا در خواب دیدن مملکت یابد چون پادشاه
ان باشد اگر در خواب بیند که آب از دریا خوردی مراد خوش تمام یابد اگر
در خواب بیند که آب خوردی حج کند و تجارت کند اگر در خواب بیند که از
رود آب خوردی مراد خود یابد اگر در خواب بیند که از چشمه آب خوردی
فرج یابد و از آسایش شادی بیند اگر در خواب بیند که در رود افتاد و در نعمت
افتد چون در خواب دیدن مردم بزرگ باشد و نیک نام گردد غرق شدن
در آب عز و جوانی باشد و اگر در خواب بیند که از حوض آب خوردی با مردم
پاک دین و تقوی اگر آمیزد و توانگر گردد و مال یابد بمقدار بزرگی حوض اگر در خواب
بیند

بیند که آب صافی خوردی عیش خوش و مال حلال و زندگانی دراز بود اگر در خواب
بیند که در آب همی شدی و دل قوی همی بودی مستقیم گردد در زندگی یابد اگر
در خواب بیند که در آب همی رفتی و در رسیدی بر دشمنان ظفر یابد اگر کشتی در
خواب بیند از غمها فرج یابد و عیش خوش و فرزند نیکو آید اگر در خواب بیند
که در کشتی نشستی یا از کشتی بیرون آمدی کار او بالا گیرد اگر سزاوار ولایت
بود ولایت یابد و اگر از کاری معزول بود باز در ان کار شود اگر درویش
باشد توانگر گردد و اگر بنده بیند آزاد گردد و اگر امید فرزند دارد پسر زاید
باد دلت اگر در خواب بیند که خود را در جوی انداخت و نشست برد نیک گردد
و در ذی بردی فراخ گردد اگر در خواب بیند که در آب شنا کردی قدم بر کردن
بود در کاری و اگر آب روشن باشد مال حلال یابد و اگر تیره بود مال حرام
بدست آید اگر در خواب بیند که از حوض آب خوردی یا آب بر داشتی توانگر
گردد و کار او بالا گیرد بمقدار بزرگی حوض اگر بیند که غسل کردی از همه غمها
بیرون آید اگر کشتی در خواب بیند فرزند بود و توانگری و عیش خوش بیند
اما چاه در خواب دیدن دو نوع است بقول دانیال علیه السلام عالم گردد اگر
در خواب بیند که در چاه افتادی حذر باید کرد که در بلا افتی اگر در خواب بیند

که در چاه آب کشیدی از بزرگی یا عاملی منفعت یابد یا علم آموزد اگر از آن آب
خوردی یا خود را شستی از غمها فرج یابد اگر از آن چاه یا از آن آب چیزی
برداشتی و در جائی کردی مال و منفعت یابد و از غمها ایمن گردد باب چهارم
در دیدن روشنائی و تاریکی و شمع و چراغ و قندیل و مشعل روشنائی در خواب
دیدن اسلام بود و راحت و تاریکی در خواب دیدن کفر و ضلالت بود آتش
در خواب دیدن فتنه و فساد بود و مال حرام باشد آتش بی دود در خواب
دیدن از غم رستگاری بود و سلطنت و بزرگی باشد اگر در خواب بیند که آتش
همی افروختی مال بسیار یابد اگر در خواب بیند که آتش بخوردی مال حرام خورد
و التفات نکند اگر بیند که در آتش چیزی بپختی و بخوردی سخنان ناخوش
شنود اما آتش با دود غم بود و بی دود فرح اگر شمع و چراغ بیند بزرگی بود
و توانگری یابد و زن را شوهر بود و اگر در خواب بیند که در دستان یا در سرای او
چراغ بودی او را پسری آید اگر سزاوار ولایت بود ولایت یابد اگر در غربت
باشد بخانه خود در رود و اگر در خواب بیند که در سرای او شمع یا چراغ بود اگر
عزب بود زنی خواهد و اگر نه پسری آیدش اگر سزاوار مهتری بود مهتر گردد
و اگر درویش بود توانگر گردد و اگر بازرگان باشد نفع بسیار بیند و باکنیزک

صاحب جمال نیکو سیرت نیکو خو بخرد **باب پنجم** در دیدن کوه و تل و ریگ و بالا و پست
و خاک و آنچه مذکور شد و روی کوه و تل در خواب دیدن ملک یا قاضی است و ظفر
بود اگر در خواب بیند که بر سر کوه ایستاده است اگر سزاوار ولایت باشد ولایت یابد
و اگر نه کار او بالا گیرد و بمهتری رسد اگر در خواب بیند که از کوه فرود آمد بیمار بود
گاه غم و گاه راحت باشد اگر در خواب بیند که در بلند دست مال بسیار رود و در جهد بزرگ
یابد اگر کسی بیابان در خواب بیند کاری با خطر کند اگر در خواب بیند که از بیابان
بیرون آمد از غم بیرون آید ریگ بخواب دیدن مال حلال باشد از بزرگی یا از قبل
زن خاک در خواب بیند که در ریگ میرفت در رنج و مشقت افتد و سنگ در خواب
دیدن مال حلال باشد از طرف سلطان یا از طرف بزرگی یا از طرف زن و یا بنده
نیکو بیند دیوار بخواب دیدن مال حلال باشد دیوار کهنه عمارت کردن نیکو باشد
اگر دیوار بیند دیوار قائم کرد آن کس از کاری بکاری شود و اگر در خواب بیند دیوار خانه
فرود آمد خداوند دیوار را مصیبتی رسد یا خود بمیرد نردبان در خواب دیدن
یا بر نردبان پای نهادن عز و سلطنت بود و کار او بالا گیرد خشت پخته در خواب
دیدن مکر باشد و سخنان ناخوش شنود و کارش دشوار باشد خشت زدن در خواب
مال جمع کردن باشد اگر پخته باشد و اگر خام کچ در ریگ در خواب دیدن مال و منفعت

باشد از قبل مهتری و اندیشه بود از قبل زن **باب ششم** در دیدن شهر و
شهرستان و قلعه و مسجد و منبر و مناره و غیر آن شهر در خواب دیدن از ایمنی
و روشنائی بود و اگر در خواب بیند که در شهری در آمد یا بیرون آمد قوی گردد
و بر دشمنان ظفر یابد و بیرون آمدن از شهر حرمت باز داشته بود و اگر
در خواب بیند که در باروی قلعه عمارت میکرد کار او نیکو گردد اگر در خواب
بیند که در مسجد شدی از سلطان و قاضی و رئیس ایمن باشد و نیکو نام
بیند اگر در خواب بیند که نماز میکند و زر دکاری کند که همه کس پسندد و
حق تعالی از وی خوشنود گردد و مغفرت یابد و بهشت روزی گردد
و اگر در خواب بیند که بر منبر یا مناره شدی او را بزرگی و نیکوئی رسد
مسجد جامع در خواب دیدن مهتری بود اگر در خواب بیند که در مسجد
جامع شدی او را خیر و برکت باشد و از همه بلاها و غمها ایمن گردد اگر
در خواب بیند مسجد جامع آراستی کار نیک بر دست او بر آید اگر در خواب
بیند که در مسجد پشت بمحراب باز داده است توکل برضای کند و در دنیا
و در قوت تا ایمن گردد و روزی بروی فراخ گردد اگر در خواب بیند که
در خانهٔ کعبه شدی از همه آفتها ایمن گردد و اگر در خواب بیند که خدا تعالی را

سپاس

سپاس داری و حمد و ثنا گفتی مال بسیار یابد و فرزند نیکو بود اگر در خواب
بیند که ستاره بشکست یا فرود آمد یا ویران شد بزرگی بمیرد اگر مناره
مسجد جامع افتاده بیند خطیب یا قاضی بمیرد **باب هفتم** در دیدن سرا
و بستان و گرمابه و کوشک و دکان و آسیا و نردبان این همه در خواب
دیدن مرد را توانگری باشد و مال بسیار باشد و اگر زن بیند او را شوهری پدید
آید اگر در خواب بیند که سرای او کشادی اگر مرد بیند زنی کند و اگر زن بیند
شوهر کند و او را خدا تعالی پسری دهد اگر در خواب بیند که در گرمابه غسل کردی
از جمله غمها فرج یابد اگر در خواب بیند که سری تراشید از غم خلاص یابد اگر
بستان در خواب بیند زنی صاحب جمال روزی شود و زندگانی در شادی و
عیش گذراند کوشک و غرفه در خواب دیدن مهتری باشد و مال بسیار یابد
و بمراد برسد دکان ساختن و نردبان در خواب دیدن عیش باشد و مرد بار را
از آن طعام رسد اگر در خواب بیند که بسیار اخراب کردی طعام تنگ گردد
و سراچه و مطبخ در خواب دیدن اگر مرد بود زن بخواهد و اگر زن بود شوهر کند
باب هشتم در دیدن مشک و عنبر و عود و صندل و گلاب و زعفران و روغن
خوش و روغن ناخوش و هرچه بوی خوش یا صورت نیکو دارد و اینهمه بخواب دیدن

مال حلال باشد و شادی بود و سخنان خوش شنود و روغن ناخوش در
خواب دیدن زن سلیطه باشد و مرد فاسق و سخنان ناخوش شنود زعفران
بخواب دیدن بیماری و مکر در طعام باب بیستم در دیدن مرد جوان و پیر و زن
و کودک مردمان در خواب دیدن بخت و دولت بود و آسوده گردد غلام
در خواب دیدن خیر و برکت و ظفر یافتن بر دشمنان کودک در خواب
دیدن اگر پسر بود شادی بود اگر دختر باشد غم بود زن پیر در خواب دیدن
[illegible] بود زن جوان در خواب دیدن شادی و عیش بود باب بیست و یکم در دیدن
غسل کردن و دست و رو شستن و تیمم کردن و بانگ نماز و قامت گفتن
و رکوع و سجود و حج و عمره و زکوة مال دادن و عزلت گزیدن و غسل کردن
در خواب ایمنی باشد و حاجت روا باشد نماز گذاردن در خواب نیکویی و نعمت
دو جهانی باشد رکوع و سجود در خواب دیدن نزدیک شدن بحق تعالی باشد
عزلت کردن در خواب خیر و برکت و غنیمت یافتن بود و حج کردن در خواب
عدل پادشاه بود و شادی بیند سر برهنه کردن در خواب توبه کردن بود
و از غم و اندوه بیرون آمدن باشد اگر در خواب بیند که در موقف حاج فرود
آمدی هر حاجتی که از خدای تعالی بخواهد یابد در کار دنیا و آخرت ایمن گردد
اگر

اگر در خواب بیند که در کعبه شدی و بیرون آمدی از همه غمها فرج یابد و از همه
آفتها ایمن گردد و من کان دخله کان آمنا اگر در خواب بیند که در صفا و مروه
طواف میکند در دین مسلمانی کامل شود اگر در خواب بیند اقامت کعبه ایمن
باشد باب بیست و دوم در دیدن خلیفه و امام و قاضی و فقیه و خطیب و مؤذن و طبیب
و پیمانه و ترازو و کیل قاضی را بخواب دیدن امر خدای تعالی [illegible] باشد و قوت
دین بود پیمانه و کیل در خواب دیدن و ترازو و کیال قاضی آنشهر است کار شود
اگر در خواب بیند ترازو و کیل شکستی قاضی آن شهر بمیرد یا از قضا معزول گردد اگر
در خواب بیند که قاضی خوش روی بودی دلیل کند که خدای تعالی از وی
خوشنود باشد و اگر قاضی را ترش روی بیند دلیل کند که خدای تعالی
از وی خوشنود نباشد و اگر در خواب بیند که قاضی شد یا فقیه یا زکی
یا عالم یا امام یا خطیب یا مؤذن اگر این کس صلاحیت آن دارد که بعزت برسد
عزت و درجه یابد و اگر صلاحیت آن ندارد رسوا و زیان کار گردد باب بیست و سوم
در دیدن کراسه و قلم و دوات و لوح و منشور و قباله و نامه و مراد قلم بخواب دیدن
کلام خدا
حکمت و ادب بود و بدرجه رسد لوح در خواب دیدن علم و ریاست باشد مردمان
نامه نوشتن در خواب ولایت باشد و قوت و منفعت یافتن باشد در دین اگر

در خواب بیند نامه قاضی را حاجت وی روا کرده و مجمره در خواب دیدن زن
عالمه بود و نیکو رویی که زنی کند قلمدان در خواب دیدن بود کرا به و مصحف
نوشتن در خواب نیکی کردن بود و میراث حلال یافتن و امانت بود منشور در
دیدن زن بود کرا به و مصحف نوشتن در خواب نیکی کردن بود و میراث حلال
یافتن و امانت بود منشور در خواب دیدن ولایت بود قباله در خواب دیدن
و نوشتن ولایت بود و بر قوی حاصل فرمان دادن مراد در خواب دیدن
شادی و عزت بود باب سیزدهم در دیدن مردمان بسیار و پوست و گوشت
و اندام مردان و زنان و استخوان و نقصان اندر تن مردم مردمان
بسیار در خواب دیدن با جامهای سفید آرامش و شادی و مال بود اگر
در خواب بیند سر از تن او جدا کردندی میان او و بزرگان جدائی افتد
اگر در خواب بیند که گوی کسی ببریدی در جور سلطان افتد اگر در خواب
بیند که گوشت مردم داشتی زن نیک روی و خوش خوی بود در خبر
خوش مشغول چشم در خواب دیدن نور بصر و مال بود پستان مرد و زن
در خواب دیدن زیادتی عزت و جاه باشد پشت مردم در خواب دیدن
برادر و خواهر شوهر باشد و دلالت بود پای مردم در خواب دیدن سعی کردن
بطر

مال باشد و زن گردن نیز بود استخوان مردم در خواب دیدن برادر یا دولت یا قوت
و یا ایمنی باشد ساق در زانو در خواب دیدن سخت نیک بود دندان بالای
مردم در خواب دیدن مال باشد دندانهای زیرین در خواب هم نیک بود
دهن مردم در خواب میراث یافتن باشد اگر در خواب بیند که در دندان
پیشین وی بفتد مصیبتی رسد یا سفری کند بود از خیر و نعم اند اخلق
در خواب فرج یافتن از غم بود و نیز گفته اند که شادی بسیار بود که اگر در
خواب بیند که دهن وی خشک شدی روزی بر وی تنگ شود اگر در خواب
بیند که بلغم بسیار انداختی وی را اخشن کم آزرده شود پوست و شکم و استخوان مردم
و آنچه در شکم باشد در خواب دیدن روزی حلال باشد و توانگری باشد ریش مردمان
در خواب دیدن عز و جاه و مرتبه باشد موی سر در خواب دیدن غم و اندوه باشد
و صحت بود ذکر دخایه مردم در خواب دیدن فرزند باشد و اهل بیت زیادت
شود گیسوی زنان در خواب دیدن راحت جان بود آماس و گره و دنبل و آبله
و چیزهای که زیادت بود بر تن خواب دیدن مال و عز و جاه و علم و فرزند بود و خایه
بخواب دیدن دولت و عزت بود باب چهاردهم در دیدن کلید و نردبان و تخت
و کرسی و سراپرده و عماری و کجاوه و محمل و صندوق و کرادن و خیمه و بستر

و فرش و چتر و قبه و سرا در وان بستن و کشادن و از جایگاه تنگ بیرون
آمدن چوب است در خواب دیدن عقوبت در رحمت و ولایت و جاه
بود و کار او بالا گیرد و اگر در خواب بیند که بر گرد زن نشسته بودی عز
و دولت یابد کعبه و قبه و محمل و خیمه و چتر و سراپرده در خواب دیدن این
همه بزرگی چون خداوند خواب مستور باشد و اگر نامستور بود زندان و غم
و اندوه باشد اگر در خواب بیند که از جایگاه تنگ بیرون آمدی از غمها
برهد و در رحمت یابد زین و پالان در خواب دیدن بلندی و ولایت بود
سراپرده در خواب بیند سلطنت و بزرگی بود و ستون در خواب دیدن
چون زراست بود مرد محتشم بود و نیک نام گردد **باب پانزدهم** در دیدن
دیگ و دیگدان و تنور و دود و خاکستر دود دیگ چربی نخالص زن باشد
مردار او زنان را شوهر بود و دیگدان در خواب دیدن زن باشد یا کنیزک
صاحب جمال تنور در خواب دیدن مهتر گردد میان قوم و دود در خواب
دیدن فتنه بود و غبار خاکستر در خواب دیدن مال حرام باشد و بیابانی
بدست آید انگشت نیز مال حرام بود یا خصومت **باب شانزدهم** در دیدن
مردم برهنه که زمین بشب بر زد کر چه بود و سماع و آتش چون تنها که گفتیم
درخواب

در خواب بیند توبه باید کرد اگر در خواب بیند که زمین او را گرفت یا دشمن یا سبع
یا آتش او را بخورد از جهت زن غم خورد و او را بعضی رسد از قبل زن یا مال خویش
نفقه کند یا گناه بزرگی کند توبه باید کرد **باب هفدهم** در دیدن رگ زدن و حجامت
کردن و ستردن موی و موی باز کردن و ریش بریدن و در اندام افتادن و لباس
کردن و زیارت و نقصان در اندام بدید آمدن رگ زدن در خواب بیند چون خداوند
خواب در صلاحیت باشد فرج از غم بود و چون الصلاح نباشد نیک نبود خداوند خواب
سفر کند بعضی از خون ریختن اگر در خواب بیند که تمام خون ریخت و هیچ خون در تن
آن نماند اجلش نزدیک رسیده توبه کند حجام پیر در خواب دیدن بهتر از حجام جوان
باشد و گویند حجامت کردن در خواب امانت گذاردن بود و سنت پیغمبر بجای آوردن
بود اگر کسی در خواب بیند که حجامت کردی و هیچ نشان حجامت بروی نماندی
بروی قباله کنند و در دیوان قضا بروی بعدل گواهی دهند اگر حجام جوان بود گواه
دروغ دهند اگر در خواب بیند که ریش وی بریدند یا بستردند بی حرمتی و خواری
بیند و سخنان ناخوش شنود اگر در خواب بیند که ریش وی بریدند یا بستردند
بی حرمتی و خواری بیند و سخنان ناخوش شنود اگر در خواب بیند که بر تن ریش
برآید مال بسیار و برکت و ظفر یافتن و نیک نامی بود اگر در خواب بیند که در کل اندام

افتادی شغل بود و از قبل زن و فرزند اگر رشته از تن برآمدی در خواب بیند مال و منفعت
یابد اما کس در تن بخواب دیدن زیادتی مال و جاه و مراد بود و لذت عزی و بیماری از جوانب
دیدن بر تن مردم زنی بخواهد باب سیوم در دیدن پیسی و کاخی و درازی
و کوتاهی و آبله و ریم و بول و حدث و مستراح و سرگین پیسی در خواب دیدن
بر تن مردم مال بسیار جمع کند و منفعت یابد کاخی بخواب دیدن نیز همین حال بود
بول در خواب دیدن فرح یابد از غم اگر در خواب بیند که بول بر جامه خود کردی مال حرام یابد
سرگین در خواب دیدن مال حرام باشد مستراح و پلیدی در مردم بخواب دیدن مال بسیار
بود رنج گناه کشیدن در خواب دیدن تهمت بود بر یک گناه اگر مردی در خواب بیند
که از ذکر او مار بیرون آمد او را فرزندان آید اگر در خواب بیند که او را فرج شدی
چون زنان با خود راه یابد ذکر بیند با زخمی بیند نسلش بریده شود اگر زنی بخواب بیند
که او را ذکر بودی یا ریش مردان او را فرزند نشود باب نوزدهم در دیدن درختان
میوه و سبزه و ریاحین و مرغزار درخت در خواب دیدن منفعت و بزرگی یابد درخت
میوه در خواب دیدن عزت و قدرت خداوند خواب بود سبزی بر درخت بخواب
دیدن زیادتی خشک در وقت یا در غیر وقت خود سیاه باشد یا سفید مال و منفعت
و روزی حلال بود انار شیرین در خواب دیدن بهتر از انار ترش باشد اما در رنج

و در آن وقت

۲۴ شوال ۱۲۶۱

انگور دیدن

و در آن وقت که برگ از درختان ریزد بخواب دیدن رحمت و شفقت
بود انگور سیاه و سفید در خواب دیدن بوقت خود مال بود کشمش در خواب
دیدن نیز مال بود خربزه در خواب دیدن اگر شیرین بود مال حلال بود و اگر
ترش بود اندوه بود انجیر در خواب توانگری بود سیب در خواب فرزند
و کنیزک بود و مال حلال باشد زردی و ترشی در خواب دیدن و شفتالو
در خواب دیدن به و کنیز بود و منفعت یابد و اگر شیرین باشد نیکی بود
و اگر ترش باشد غم و اندوه بود و غوره در خواب دیدن باعث توانگری
بود و فندق در خواب دیدن مال حرام باشد جوز هندی و جوز بویا هر دو
نیک باشد و مال حلال باشد اگر کسی در خواب بیند که اندر سرای وی بستان
وی ریحان برآمدی او را رحمت و رامش و شادی بود از قبل زن و فرزند
نرگس در خواب دیدن مردم نیکو رو بود اگر گل در خواب بیند روی
دروغ گوید به کاورس در خواب دیدن مال بود عدس و باقلا در خواب
دیدن مال حلال بود و گندم و برنج و آرد در خواب دیدن چون خشک بود فرزند
باشد و زندگانی دراز بود چون نارسیده بود جنگ و خصومت بود
باب بیستم در دیدن نان خورش و حلوا و انگبین و شکر و نان این همه

در خواب دیدن و خوردن همه انواع اندک و بسیار مال و ولایت و منفعت
باشد تلخ و ترش در خواب دیدن سخنهای ناخوش شنود **باب دیلم** در دیدن
تره و پیاز و سیر و نمک این همه در خواب دیدن سخنهای ناخوش بود اگر کسی
در خواب بیند مال حرام بود **باب دویم** در دیدن کامه و شراب و دارو
و فقاع زهر و قی کردن زهر در خواب دیدن خوردن مالی حرام باشد اگر در خواب
بیند خوردن است و خراب در کار دنیا حریص گردد دارو خوردن توبه نصوح بود
شیر در خواب دیدن خوردن روزی حلال بود فقاع خوردن در خواب منفعت
و راحت بود شیر دوشیدن در خواب مال حلال باشد دوغ ترش مال حرام باشد
دوغ در خواب دیدن پشیمانی بود شیر آهو و خرگوش در خواب دیدن خوردن
مال حلال باشد از قبل زن شراب در خواب دیدن خوردن مال و سلطنت
و ولایت بود شیر سگ در خواب دیدن خوردن مال حرام باشد قی کردن
در خواب توبه بود از گناه و از غم فرج یابد و پارسا گردد و فضول و مکر اندک
مال تلف گردد شیر روان مال حرام بود جلاب و گلشکر بر درده انچه بدان
ماند در خواب دیدن و خوردن این همه علم و ادب و عمر دراز و مال حلال
و عیش خوش بود شیر گرگ در خواب دیدن مال و تندرستی بود شیر راه.

دیدن

[illegible]

و پلنگ در خواب دیدن و خوردن دشمنی بود **باب** و **سیم** در دیدن جواهر شل
مروارید و دینار و درهم و یاقوت و مس و نقره و شمع و چراغ دان و آبدستان
و انچه بدان ماند جواهر در خواب دیدن مال حلال باشد و میراث و فرزند بود
چون سفته بود اگر زن دختر بود و اگر ناسفته بود پسر و غلام باشد اگر در خواب
بیند که مروارید یافت کار رفته باز آید قرآن فراموش کرده یاد گیرد و نقره در
خواب دیدن مال حلال باشد و نیکویی و دولت اما زنان را خاری و ذلیلی بود
و مروارید سفید در خواب دیدن یافتن مال حلال و غلام و پسر و تزویج و اولاد
شدن نرخها باشد اگر در بهار و تابستان بود هر درمی که دیده باشد هزار درهم
بیابد اگر در تیر ماه بود همان مقدار که دیده بیابد یاقوت در خواب دیدن
مال و علم و ادب و غلام و کنیز بود سیم مسکوک زده در خواب دیدن غم و اندوه و
ناخوشی بود ولیکن آخر مراد حاصل گردد دینار اگر در خواب دیدن علم نافع و مال بسیار یابد
اگر بخواب بیند که دینار بکسی داد یا کسی از وی بدزدید از غم فرج یابد یک دینار
در خواب دیدن زن و کنیزک بود مس در خواب دیدن و انچه بدان ماند کار
ناکرده بکند و از ان غم بوی رسد طشت و آفتابه و چراغدان و سبو و آبدستان
و کوزه و جره و طغار زنان را شوهر و مردان را زن بود و زر بسیار در خواب دیدن

جواهر بسیار
در خواب دیدن
از جا
در جا
کود
دامن
بیر از جوا
گنج
یا قوت
بود

و آنچه بدان ماند که کسی بکسی دادی یا ضایع کردی و یا بخشیدی یا از وی دزد بردی
از غم فرج یابد و از بیماری صحت یابد باب چهارم در دیدن لباس و انگشتری
و جامه پوشیدن و کلاه و دستار لباس نیک دیدن در خواب دین پاک بود و عز
و جاه و دولت بود کلاه و دستار بخواب دیدن مال و ظفر باشد و جواهر دیدن از زن
حفظ کند انگشتری در خواب دیدن پسر باشد و بزرگی یابد بمقدار انگشتری جامه
سفید در خواب دیدن جمال دیدن باشد و عزت و مرتبت بود و شاد گردد جامه
سیاه در خواب دیدن اگر پادشاه است او را عادت بود بجامه سیاه پوشیدن
دولت و زیادتی سلطنت بود اگر جامه سیاه پوشیدن عادت نداشته باشد
او را غم و اندوه باید جامه سبز در خواب دیدن و پوشیدن صلاح دین باشد و
آسودگی جامه زرد در خواب دیدن و پوشیدن و بیماری و علت بود جامه کبود
در خواب دیدن صوفی و مسافر را نیک است فرزنده در خواب دیدن و پوشیدن
پوشنده را نیک بود و چیزی صدقه باید داد پشم در خواب دیدن قوت و ولایت
باشد پیراهن در خواب دیدن پوشیدن دین و مال باشد کردن بند زنان را
در خواب دیدن شوهر بود و مرد کدخدا را دختر بود و انگشتری بانگین مردان را
نیک است باب پنجم در دیدن بند و غل و دام و ریسمان و سوزن و دوختن

جامه

از اول محرم
تا بحال که قریب
پنجاه سال است
جناب رسول خدا را صلعم
خواب ندیده بودم
مگر در شب جمعه ۲۷
بیست و هفتم شهر
جمادی الاول
در خواب مشرف شدم
در خدمت آن سرور
دو عالم روحی فداه
[illegible]
[illegible]
کمترین [illegible]

جامه و دوک دان غل در خواب دیدن کفر باشد و میل بناحق کردن اگر
در خواب بیند که پای وی در دام او فتاده در مکر و حیلت او فتد سوزن
و جامه دوختن و ریسمان در خواب دیدن حاجت روا شود و مراد خود یابد
همه مال حلال بود دوک و دوکدان در خواب دیدن زن مستور و کدبانو بیند
باب ششم در دیدن عروسی و کنار گرفتن و بوسه دادن و صحبت کردن
اگر کسی در خواب بیند که عروسی کرد خیر و برکت و عزت بود نکاح کردن
در خواب توانگری باشد مهمان در خواب دیدن خیر و برکت بود اگر مهمان را
در خواب بیند که زن را با خود گرفته بود وی زندگانی او را دراز کرده
اگر بوسه دادی حاجت وی روا شود و لطف وی بیند اگر در خواب بیند
که دختر دوشیزه بستد مراد خویش بتمامی بیابد باب هفتم در دیدن
صلاح و آلت حرب و مهتران و پادشاهان و سوگند راست یا دروغ
خوردن کمان بخواب دیدن سفر کردن و ولایت بود و پیام فرستادن
بود و سلاح بخواب دیدن قوة باشد و منفعت مال و فرزندان و مراد یافتن
بود کارد و خنجر دیدن محبت و قوة باشد و منفعت مال و فرزندان باشد
حربه در خواب دیدن ولایت و عمر دراز و منجنیق در خواب دیدن جبر دروغ

بود طبل زدن در خواب و آواز طبل شنیدن بیانه بود باران و سیل
در خواب دیدن حرب و فتنه بود اگر در خواب بیند که غارت میکردند غم و
اندوه باشد چوگان و گو زدن در خواب دیدن زن پادشاه و ملوک
را بود و غنیمت باشد اگر آینه باشد در خواب دید پسر باشد در اش و بیادی
بود اگر آینه سیمین باشد بکردهی رسد اگر خداوند سلطنت بود عدل کند
بر خلق اگر در خواب بیند که پادشاه اندر محنت آمدی در آن محلت جور
و ظلم رود اگر در خواب بیند که سوگند خوردی توبه نصوح باید کرد و غم
و اندوه رسد اگر بیند که سوگند طلاق خوردی باب بیست و هشتم در دیدن
خز و ابریشم و قصب و دیبا این جمله در خواب دیدن مال بود و منفعت و عز و منفعت
و حرمت برسد چنانکه مشهور کرده است ابریشم بخواب دیدن بهمه حال نیک
بود و قصب و دیبا و جامه اصحاب سلطان را در دین کراهیت بود مگر آنکه مرد صالح
نیک شود باب بیست و نهم در دیدن نای و نقاره و غیره اگر در خواب بیند
که یکی از این علتها نالید دلیل کند که قضای خدای تعالی راضی نیست
و گنگی و لنگی در خواب بیند خصومت و زبان کاری بود چون بحکم خدای تعالی
راضی بیند نیکی بیند اگر بخواب بیند که عصا بدست داشتی قوت بود و مراد
یابد

و مراد یابد اگر خداوند علت بخواب بیند که از آن علت درست شدی کار او
گشاده گردد و آنچه آرزوی وی بود بیابد باب سی ام در دیدن بساط و حجله
و زندان و گورستان و مرده و جنازه گورستان بخواب دیدن عبرت
و پشیمانی بود از کرده خویش اگر در خواب بیند که از گور بیرون آمدی فرج و راحت
و شفا یابد اگر در خواب بیند که مرده زنده شد مراد یابد از کاری که طمع برده باشد
اگر بخواب بیند که مرده است زندگانی وی دراز گردد و اما در سرای او فتنه
و ویرانی پدید آید اگر در خواب بیند که مرده زنده شدی و گرسنی آخرت آن مرده
دشوار بود اگر در خواب بیند که بیمار شده وی را در کنار گرفتی زندگانی وی
زیادت شود و کار او بالا گیرد اگر در خواب بیند که مرده را در آغوش گرفتی
میان او و میان خویشان خصومت و جدائی افتد اگر در خواب بیند که گور میکند
سرای نو بنیاد کند اگر در خواب بیند که مرده چیزی دادی آن چیز در دنیا
فاخر گردد و او را روزی پدید آید و شاد گردد و اگر در خواب بیند که مرده با وی
سخن گفتی آن سخن وی راست و بر حق بود اگر در خواب بیند که چیز مرده داد وی
یا چیز مرده خوردی یا چیز از مرده خواستی آن چیز در دنیا گران گردد و بساط
و شادروان در خواب دیدن چون نو بود و بزرگ و نیک بود عزت و حرمت

وعز و جاه بیابد و نام نیک بود و چون کهنه و دریده بود نیک نبود و صدقه
باید داد حجام در خواب دیدن زن نیکو روی و خوش طبع و توانگر و پاک دین
بود و نفس در خواب دیدن زندان بود و غم و اندوه و اگر در خواب بیند که در
زندان است هر مرادی که دارد بیابد و در ولایت و عمل دیر ماند اما زندان
مجهول در خواب دیدن گور اگر کسی مرده در خواب بیند تازه روی آخرت آن مرده
نیکو بود اگر کسی خود را یا دیگری را در خواب بیند که در جنازه نهاده اند و مردم در
دنبال آن کس بزرگی و مهتری یابد اگر در خواب بیند که از جنازه بیفتادی از عملی
که دارد معزول گردد و اگر در خواب بیند که جنازه برداشتی خدمت سلطان کند
کفن مرده در خواب مصیبت بود نماز گذاردن در خواب سنت رسول بجای آورد
نیک در خواب دیدن نیکان را بشارت بود و بدان را محنت از سلطان اگر بیند
پدر خود را در جهان اگر او را امید فرزند است پسر آید و عملهای رفته بدست آید
اگر در خواب بیند که با مردگان همی رفتی آتش در وی افتد **باب سی و یکم**
در دیدن تازیانه زدن گردن و دست و پای بریدن و پاره پاره کردن مردم
اگر در خواب بیند که کسی را کشتی بر خصم خود ظفر یابد اگر در خواب بیند که کسی را
گردن زدی بر آن کس ظلم کند اگر در خواب بیند که کسی را تازیانه زدی

درمی یابد اگر در خواب بیند که با تازیانه خون بردن آمدی از زخم زدن بهر تازیانه
بر آن کس دروغی گوید اگر در خواب بیند که دست و پای از وی جدا کردند قوت ایمان
یابد و عمر وی دراز گردد **سی و دوم** در دیدن نای زدن و سرود و گفتن و بازی
کردن و شطرنج و نرد باختن و چنگ زدن سرود در خواب شنیدن چون آواز
نیک بود گویند که غم بود و سخنان ناخوش شنود و کاری باطل ورزد [illegible] بیند نای
زدن و رقص کردن بهمه حال مصیبت و اندوه بود دف زدن [illegible] دلالت شادی
بود از جهت زنان و خبری مشهور بود اما آواز مردم در خواب دیدن دشمنی در وی
فساد بود چنگ و چغانه در خواب دیدن در خانه او یا دیگری جنگ و ماجرا بود
و بربط زدی و آواز او مردمان شنیدی و بانگ زدی ماتم بود در آن خانه
اگر در خواب بیند که اندک سرودی بنواز و شادی و حکمت بود و بیند واداد
مردمان اگر در خواب بیند که آواز نای می شنود و چهره خوش بود و اگر شطرنج
و نرد باختن در خواب کارهای باطل کند اگر غالب باشد بر دشمن ظفر یابد
و گروهی گفته اند که باختن بهتر از بردن است اما نرد باختن در خواب عاصی
شدن از خدای تعالی باشد و از پیغمبر اگر در خواب بیند که از پلی گذشتی از غم رها
و فرج یابد اما پل اگر از خشت پخته باشد محکمی دین بود و اگر سنگ باشد شمار

کردن در خواب منفعت و زراعت بود و میان مردم الفت افکندن بود سی و
سیم در دیدن خرید و فروخت چیز بها کردن و نرخ ارزان کردن
و غیر آن اگر در خواب بیند که چیزی اندر جوال کردی آن چیز گران گردد اگر بیند
بهی فروخت ارزان شود اگر طلب کردی عزیز گردد آن چیز اگر در خواب بیند
که آتش در بازار گندم فروشان افتادی سلطان اهل آن را نهیب دهد اگر
در خواب بیند که مردم مردم طعام دادی آن چیز ارزان شود اگر از مرده چیزی
خواستی صدقه باید داد تا ثواب آن بدان رسد و ایزد تعالی بر او رحمت کند
و دهنده صدقه را عاقبت بخیر گرداند سی و چهارم در دیدن هوا رفتن
و از هوا فرود آمدن اگر در خواب بیند که از جائی بجائی پریدی اندر آن اصلی نبود
زیرا که از غلبه صفرا باشد اگر در خواب بیند که در روی هوا پریدی سفری کند
اگر بیند که در آسمان شدی و باز نیامدی زود توبه کند که دلیل مرگ کند اگر
در خواب بیند که از آسمان زیر آمدی سفری کند و از آن سفر بسلامت باز آید
اگر در خواب بیند که از آسمان بزیر افتادی زن را طلاق دهد و زنی دیگر کند
اگر در خواب بیند که در آسمان شد و در آسمان گشاده شد در شکل تراز
دیدی آن کس حج کند و روزی بر وی فراخ گردد اگر بیند که با فرشتگان
بیامیخت.

بیامیخت و تسبیح میکرد آن کس از جمله زاهدان گردد اگر در خواب بیند که نجوم
در هوا بدیدی ریاست و ولایت و مال یابد اگر در خواب بیند که از سرای خود
بسرای دیگری پریدی توبه باید کرد اگر در خواب بیند که از بامی ببامی پریدی
یا از دیواری بدیواری سفر کند یا از کاری و عملی بعملی گردد یا از شهری
بشهری رود اگر در خواب بیند که خانه ساختی از خشت و گل در کار دنیا
فریفته شود سی و پنجم در دیدن ستور و بهایم و سخن گفتن با ایشان
و با مرغان اما هرچه از بهایم ذکر کرده شده است اگر در خواب با وی
سخنی گفتی او را کاری عجایب پدید آید و از آن چیز که طمع بریده است
بدو رسد چنانکه از او عجب مانند و نیز علم و ادب حاصل کند و در میان
مردمان عزیز گردد و معروف شود اگر در خواب بیند که زاغ بانگ
میکند نیکو نباشد صدقه باید داد سی و ششم در دیدن بیم و فزع و
گریختن از دشمنان و سباع و گرفتن و مبارزت کردن اما مبارزت
کردن در خواب ایمنی باشد از خصم اگر در خواب بیند که از سباع رنجی
رسیدی یا از بهایم و از خویشان زیانی رسد و از کسی که بدو منسوب بود
رنجی رسد اگر در خواب بیند که از دشمن یا از این چیزها گریختی اگر آن دشمن

یا آن چیز را ببیند ایمنی و بر دشمن ظفر یابد اگر ان چیز همی گریزد و در مقابله
می بیند از آنکس غم و اندوه بیند اما منازعت کردن با حیوان یا با سباع
یا چیزی اگر کسی در خواب بیند که بر وی ظفر یابد اگر او را غلبه کند ظفر او را باشد
بر دشمن اگر در خواب بیند که با کسی کشتی گرفتی یا با سباع یا بهائم و آن چیز
او را افکندی و ذلیل کند که ان چیز بر وی ظفر یابد اگر در خواب بیند که کسی را
بکشتی آن سیداد که بود و طاغی و باغی و مخذول شود و از بهر آنکه خدای تعالی
بر باغی مقهور است **سی و هفتم** در دیدن قصاب و حیوان کشتن و پوست
کندن قصاب معروف در خواب دیدن ظالم بود و با او الفت کند اگر
در خواب بیند که با قصاب صحبت کند با ظالمی دوستی کند اگر در خواب بیند
که گلوی کسی بریدی بر آنکس جور کند یا مال او ببرند و اگر در خواب بیند که گوشت
میخوردی بر مردمان دروغ و غیبت بندد **سی و هشتم** در دیدن گوسفند
و میش و بزغاله و موی و پشم ایشان اگر در خواب بیند که گاو را یا حیوان دیگر را
قربان کردی مراد خویشتن تمامی یابد اگر در خواب بیند که از میش شیر خوردی
مال حلال یابد اگر در خواب بیند که پوست از میش کشیدی شیر آید او را اگر
بخواب بیند که بزغاله را بکشت و را با گوشت مصیبتی او را پیش آید از جهت
فرزند

فرزند اگر در خواب بیند که سر گاو یا سر گوسفند یا سر آدم یا سر حیوان دیگر را
پوست و گوشت پاره میکردی و میخوردی پادشاهی یابد بقدر خویش و اگر فرزند
باشد بریاست و مهتری برسد اگر آنکس مهتر باشد زیادت گردد و اگر در خواب
بیند که شراب خوردی خاری بیند **سی و نهم** در دیدن خرگوش و گوسفند
و گورخر و اندازهای ایشان اگر در خواب بیند که چیزی صید کردی و گوشت
آن بخوردی مال حلال یابد و بر دشمنان ظفر یابد اگر در خواب بیند که بر خر
نشستی و او را مطیع بودی بر معصیت دلیر گردد اگر در خواب بیند که از گورخر
بیفتادی و اندام وی بشکست در غم افتد اگر در خواب بیند گلوی آهو سر آهوی
دختر آیدش و یا در خانه فرزندش پسر آید **چهلم** در دیدن گاو نر و ماده و
گوساله اگر در خواب بیند که گاو داشتی یا بر گاو نشستی ولایت و ریاست و عز
و مرتبت یابد اگر در خواب بیند که در سرای وی گاوی بودی او را ولایت و خیر
و برکت پیدا شود اگر در خواب بیند که در میان گاوان گاوی فربه بودی فراخی
و ارزانی غله بود و اگر گاوان لاغر بیند تنگی و گرانی نرخ بود گوشت گاو
در خواب دیدن ملک و پادشاهی بود سر گاو و آنچه در شکم گاو بود دیدن
مال حلال بود اگر در خواب بیند گاو پیدا شد اگر بیمار بود شفا یابد و اگر وام دار

مبارک ۱۳۸

بود و ام او گذارده شود و اگر بندی باشد آزاد گردد چهل و یکم
در دیدن پیل و کاومیش و انواع و اندام‌شان اگر در خواب بیند که بر پیل
نشستی پادشاهی یابد اگر سزاوار آن بود و اگر نه مقربان پادشاه
گردد اگر در خواب بیند که گوشت و پوست پیل بخوردی مال عظیم یابد
و بولایت بزرگی رسد گوشت و پوست و استخوان پیل در خواب دیدن
پادشاهی یا بزرگی هلاک شود اگر در خواب بیند که پیل پران داشتی خلاف اید
پیل را قوت بود کاومیش بصفت پیل است اگر در خواب بیند که خود را از
اندام کاومیش داشتی بر همه کس مهتر گردد و کار او بالا گیرد چهل و دوم
در دیدن خرس و خوک و بوزینه و موش و عنکبوت اگر در خواب بیند که
با خوک الفت کردی با دشمن دوستی کند برای مصلحتی اگر در خواب بیند
که گوشت خوک بخورد مال حرام خورد و در فرایض خدا تعالی کاهلی کند
سر خوک در خواب دیدن مال حرام بود اگر در خواب بیند که خون خوک
بخورد یا از خوک چیزی گرفتی از فرزند خود شادی بیند اگر در خواب بیند
که بر خوک نشستی سلطنت یابد و کار او بالا گیرد شیر خوک در خواب دیدن
مرد فاسق بود اگر در خواب بیند که از عورت موش بیرون آمد او را فرزند آید
اگر

اگر کسی خرس در خواب بیند زنی را بزنی کند که با مجلس بادی دوست بود از خوبی
و هر چیزی که از اندام خرس بیند مال حرام بود بوزینه در خواب دیدن مردم دشمن
و پلید باشد چهل و سیم در دیدن دد و انواع دیگر اگر در خواب بیند که بر شیر نشسته
کار او بالا گیرد سخن گفتن با بهائم و شنودن پیدا شدن کارهای مشکل باشد اگر در خواب
بیند که شیر با وی سخن گفتی کار بزرگ او را پیش آید و بر دشمنان ظفر یابد اگر در خواب
بیند که گوشت بخوردی یا شیر بخوردی ولایت بزرگی یابد و مال بسیار جمع کند
سگ در خواب دیدن با مردم بد اصل صحبت دارد اگر در خواب بیند که سگ بروی
بانگ کردی دشمن او را طعنه زند یوز در خواب دیدن دشمن عظیم بود گرگ در خواب
دیدن امیران شهر بر رعیت ظلم کنند اگر در خواب بیند که شیر گرگ بخورد در کار
و عذر افتد روباه در خواب دیدن بر وی مکر کنند گربه در خواب دیدن زن
کند که دزد باشد و لاف زن چهل و چهارم در خواب دیدن حشری بود از مردمان
چهل و پنجم در دیدن مگس و شپش و سوزنه و زنبور و پشه و مانند آن اگر در خواب
بیند که زنبور را گرفتی مال حلال بود سوزنه در خواب دیدن مرد ضعیف ناتوان
بود کیک و شپش در خواب دیدن لشکر باشد و مال و فرج از غم باشد مگس و پشه
در خواب دیدن لشکر باشد و مال و فرج از غم بود مورچه در خواب دیدن [illegible]

حال را دارد اگر در خواب بیند که ملخ میخورد از زرگی مال بسیار یابد و روزی
او فراخ گردد اگر در خواب بیند که ملخ در هوا پرید لشکری در آن زمین بیاید
چهل و پنجم در دیدن ماهی و کاسه پشت و خرچنگ ماهی در خواب دیدن چون
بزرگ بود و تازه مال حلال بود و روزی یابد و عروسی حلال بود ولیکن اگر در
خواب بیند که چیزی از اندام ماهی داشتی اگر امید فرزند بود پسر آید نهنگ
در خواب دیدن دشمن بزرگ باشد اگر در خواب بیند که نهنگ او را کشتی نرم
باید کرد که آتش نزدیک رسیده باشد ضفدع در خواب دیدن مردم عابد
و پارسا الفت گیرد لاک پشت در خواب دیدن مرد بزرگ مقهور است و خرچنگ
در خواب دیدن مردم بدخوی بود و بخیل و بد طبع بود اما روزی حلال پیدا
شود و نیکو **چهل و ششم** در دیدن ماران و کژدمان و زنبور و قوت مار سفید
در خواب دیدن دشمن قوی بود اگر در خواب بیند که مار را کشتی دشمن را ناچیز
کند یا هلاک کند اگر در خواب بیند که مار میخورد بر دشمن ظفر یابد و مال بدست
آرد اگر در خواب بیند که مار با او سخن گفت دشمن بروی مقهور گند و کار بزرگ
او را در پیش آید اگر در خواب بیند که مار را بگرفتی یا مار بر وی پیچیدی یا مار
در کشتی مال بسیار یابد اگر در خواب بیند که از مار بگریختی و مار او را در یافتی
شادی

۱۲۶۱ ۱۵ ذی الحجه ... عدد ماهی در خواب دیدم از خودم بود

شادی رسد او را از دشمنی اژدها در خواب دیدن دشمن قوی باشد اگر در خواب بیند
که اژدها میخورد مال عظیم یابد اگر در خواب بیند که کژدم بخوردی مال دشمن بخورد
چهل و هفتم در دیدن ابلیس و دجال و شیاطین و جادوان این همه بخواب دیدن
دشمن بود اگر در خواب بیند که یکی را از ایشان بکشتی دشمن را ناچیز کند و مال
بسیار یابد بت در خواب دیدن زینت دنیا باشد پری بخواب دیدن خبر
دروغ بود که بشنود جادوگر در خواب دیدن بوالعجب مردی را بیند که مردمان را
از راه بدر برد دجال در خواب دیدن فتنه بود در آن موضع که او را بخواب دیده
باشد اگر در خواب بیند که بتی را شکسته از زن بد نظر یابد و مراد خود را از او
بگیرد **چهل و هشتم** در دیدن پیشه کاران و اجناس ایشان اگر آهنگر در خواب
بیند مقربان پادشاه گردد صیقل گر در خواب دیدن از مقربان ملوک گردد
و از ملوک نعمت رسد کیال و قفیز گر در ترازو گر در خواب بیند از نزدیکان
قاضی شهر گردد شمشیرگر و جوشن گر در خواب بیند مرد فصیح و عاقل گردد
و نافع پیدا شود و از او منفعت بیند سراج و پالان دوز بخواب دیدن نیکو
نباشد صدقه باید داد تیرگر در خواب دیدن راست گوی باشد کمانگر
در خواب دیدن منفعت رسد شیشه گر در خواب دیدن کسی باشد که مردم را از او

راحت بود و نیکوئی رسد زرگر در خواب دیدن با مردم دروغ گوی و خائن
کار افتد رنگرز در خواب دیدن مردی باشد که از دست ایشان نیکی رسد
عالم در خواب دیدن مردی پاک دین بود طبیب در خواب دیدن کناهش عفو
کند کوزه گر در خواب دیدن کناهش راحت بود و آسوده گردد حلواگر و
حلوا فروش و میوه فروش در خواب دیدن خوش باشد طباخ بخواب دیدن
مرد حریص باشد و ناصبور گردد و آسیابان بخواب دیدن مردمانی باشند که روزی
مردمان در دست ایشان باشد صیاد در خواب دیدن مردم زبان کار بود و حجام
ورگ زن در خواب دیدن با مردم تدبیر کار الفت افتد باغبان در خواب دیدن
مال و فرزند بود **چهل و نهم** در دیدن آنچه دلیل کند بر درازی عمر پادشاه
دیدن نیکوکاری دلیل کند **باب پنجاهم** اگر آب روشن بیند باشد روزی
بمنفعت یابد **پنجاه و یکم** در دیدن جهود و گبر و ترسا و کلیسا جهود در خواب
دیدن ملک و ولایت بود و زندگانی دراز گردد و هر چه از انعام کرکس
بخواب بیند زرکی و مال باشد اگر بخواب بیند که بر کرکسی نشسته سفر کند و در
دولت افتد عقاب در خواب دیدن پادشاه قوی بود و جنگجو جرح
در خواب دیدن ولایت و مال و پسر باشد اگر پادشاه در خواب بیند که باز از دست
او پرید

او پرید و شکار بند در دست او ماند ولایت از دست او برود و بار سفید
در خواب دیدن زن صاحب جمال و با هنر تمام باشد اگر بخواب بیند که طاوس
داشتی مال و منفعت یابد اگر در خواب بیند که کبوتران در خانه داشتی دولت
بود کبوتر بچگان در خواب بیند که میخورد ایمنی بود و مال حلال بود و لک لک
در خواب دیدن مخلوق خوشنود شوند و منفعت باشد هزار دستان در خواب
دیدن مردم خوش خوی او را دوست گیرند کبک در خواب دیدن بسری آید
و خود را در شادی و خرمی بیند لکلک در خواب دیدن میان قوم متقی بود اگر
در خواب بیند که کبک ماده ازد وی پرید زن را طلاق گوید باشه و آجای
در خواب دیدن فراخی روزی باشد

تمت الکتاب [illegible] فی یوم جمعه تاریخ ششم
شهر صفر المظفر سنه ۱۲۵۲

